

دوفصلنامه علمی پژوهش نامه حقوق اسلامی، مقاله پژوهشی، سال بیست و دوم، شماره اول (پیاپی ۵۳)، بهار و تابستان ۱۴۰۰، صص. ۱۱۵-۱۵۴

تحلیلی بر مجازات تبعی ارتداد از دیدگاه فقه اسلام و قوانین کیفری ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۲۲

مرضیه ناصری*

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۳۰

داود داداش نژاد دلشاد**

مرتضی براتی***

چکیده

براساس قانون مجازات اسلامی و دیدگاه حقوق دانان مجازات‌ها به سه دسته تقسیم می‌شوند. مجازات اصلی مجازاتی است که قانون برای هر جرمی در نظر گرفته و باید در حکم دادگاه قید شود. مجازات تکمیلی که عمدتاً به صورت اختیاری است. بدین نحو که در صورت عدم کفایت مجازات اصلی مجرم را به مجازات تکمیلی محکوم می‌نماید. مجازات تبعی که این مجازات‌ها به تبع مجازات اصلی در مورد مرتکب اعمال می‌گردد و در دادنامه قید نمی‌شود و قاضی در اعمال مجازات تبعی دخالتی ندارد و این قانون‌گذار است که در برخی موارد و محکومیت‌ها قائل به اعمال مجازات تبعی می‌باشد. از منظر قانون مجازات اسلامی برای اعمال مجازات تبعی علاوه بر قطعی بودن محکومیت کیفری اجرای آن نیز شرط می‌باشد. به عبارت دیگر اعمال مجازات تبعی پس از اجرای مجازات اصلی در جرایم عمدی می‌باشد. مجازات تبعی برگرفته از حقوق عرفی است و در فقه جزایی اسلام و حقوق کیفری آن بابتی تحت عنوان مجازات تبعی پیش‌بینی نشده است. اما در کتب فقه جزا در برخی از جرایم شرعی علاوه بر مجازات اصلی به مجازات تبعی نیز پرداخته است که محرومیت از ارث و محرومیت‌های ناشی از ارتداد از جمله اهم مصادیق خاص مجازات تبعی در نظر گرفته شده است که مقاله مورد نظر به بررسی مجازات تبعی ارتداد از دیدگاه فقه اسلام و نظام جزایی ایران می‌پردازد.

واژگان کلیدی: مجازات تبعی، مجازات تبعی در فقه اسلام، اصول مجازات تبعی، مفهوم ارتداد، ارتداد در فقه اسلام.

* دانشجوی دکتری فقه و حقوق اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی دامغان، دامغان، ایران.

Naseri8757.m@gmail.com

** استادیار دانشگاه آزاد اسلامی دامغان، دامغان، ایران (نویسنده مسئول).

dadashnejaddavood@yahoo.com

*** استادیار دانشگاه آزاد اسلامی دامغان، دامغان، ایران.

mortezabarati@gmail.ir

مقدمه

در نظام فقهی اسلام مجازات‌ها به حدود، قصاص دیات و تعزیرات تقسیم‌بندی شده‌اند و مجازات‌ها در حقوق موضوعه که به اصلی و تکمیلی و تبعی می‌باشد در نظام کیفری فقهی به این نحو وجود نداشته است که یکی از موارد افتراق مجازات‌ها شرعی و عرفی می‌باشد هر چند که مجازات تبعی از مصادیق حقوق عرفی است ولی در فقه اسلام به طور مستقل با بی‌تحت‌عنوان مجازات تبعی وجود ندارد و این مقاله در صدد است تا به مفهوم مجازات تبعی و پیشینه آن و ماهیت و علل پذیرش مجازات تبعی و بررسی یکی از مصادیق آن در فقه اسلام و تمایز آن با حقوق موضوعه بپردازد.

۱. تعریف مجازات تبعی

مفهوم لغوی کیفر تبعی، به این معنا است که مجازات مزبور تابعی از کیفر اصلی است و از ملحقات آن به حساب می‌آید. این مجازات در مفهوم اصطلاحی، کیفری است که پس از صدور حکم اصلی و اجرای آن، به خودی خود اعمال می‌گردد و نیازی به ذکر آن در حکم نیست. مجازاتی که به طور خودکار به بعضی از مجازات‌های اصلی بار می‌شوند، ولو اینکه صریحاً در رأی قید نشده باشند. در تعریفی دیگر آمده است، مجازات تبعی از آثار مترتبه بر محکومیت جزایی است که بدون ذکر در دادنامه، شخص محکوم به حکم قانون ناچار از تحمل آن است. مجازاتی که بدون ذکر آنها در حکم دادگاه به خودی خود به حکم قانون و به تبع مجازات اصلی، محکوم علیه باید آن را تحمل نماید (گلدوزیان، ۱۳۸۰، ص. ۳۹۴).

به نظر می‌رسد در خصوص تعریف مجازات تبعی بین حقوق‌دانان اتفاق نظری وجود ندارد و از سوی دیگر در مقررات تقنینی حاکم در جمهوری اسلامی ایران نیز تعریف لازم‌الاجرای وجود ندارد. می‌توان گفت «مجازات تبعی باید به مجازات‌هایی اختصاص داشته باشد که به طور خودکار به بعضی از مجازات‌های اصلی بار می‌شود، به طوری که مجازات‌های تبعی آنها را تعقیب می‌کنند و لو اینکه صریحاً در رأی قید نشده باشد».

«مجازات‌های تبعی بدون آنکه نیازی به قید آنها در حکم دادگاه باشد به تبع مجازات اصلی در مورد محکومین اجرا می‌شود (صانعی، ۱۳۷۴، ص. ۲۱۶).

در فقه اسلام به صراحت از مجازات تبعی تعریف نشده است اما از نظر فقهای اسلام، کیفر تبعی «اثر طبیعی حکم به مجازات (است که) دامنگیر متهم می‌شود». به تعبیر دیگر مجازات تبعی بار شده نه بر مجازات اصلی که بر حکم محکومیت بر مجازات اصلی است. از این رو مجازات تبعی به صرف محکومیت شخص به مجازات اصلی بر شخص بار خواهد شد.

برخی از فقهای معاصر معتقدند «کیفر تبعی، کیفری است که مجرم قهراً و خودبه خود بدان می‌رسد و نیازی به حکم حاکم شرع ندارد، چون محرومیت قاتل از ارث و عدم قبول شهادت قذف‌کننده و فسخ نکاح مرتد فطری و تقسیم اموال او بین ورثه» (فیض، ۱۳۶۲، ص. ۲۷). این تعریف را می‌توان موسع‌ترین تعاریف دانست که در آن مجازات تبعی فرع بر کیفر یا تحمل کیفر و یا فرع بر محکومیت به کیفر نیست و حتی می‌تواند فرع بر ارتکاب جرم باشد، مشروط بر اینکه مجازات قهراً و خودبه‌خود و بدون نیاز به درج در حکم بر مرتکب بار شود.

۲. پیشینه تقنینی مجازات تبعی

سابقه قانون‌گذاری در مورد مجازات‌های تبعی، به فصل سوم از قانون مجازات عمومی مصوب ۱۳۰۴ برمی‌گردد. در ماده ۱۵ همین قانون، ذیل عنوان مجازات‌ها، اقدامات تأمینی، تبعی و تکمیلی موضوع مجازات‌های تبعی به صراحت مقرر شد. مصادیق انحصاری حقوق اجتماعی که در پی محکومیت کیفری، از بزهکاران سلب می‌شد، در تبصره ۲ ماده مذکور، بیان گردید. محرومیت از حق انتخاب شدن و انتخاب کردن در مجالس مقننه، محرومیت از عضویت در کلیه انجمن‌ها و شوراهایی که با آرای مردم اعضای آن انتخاب می‌شوند، محرومیت از استخدام در سازمان‌های دولتی و مؤسسات مامور به خدمات عمومی و... نمونه‌هایی از آنها بودند.

قانون‌گذار در ماده ۱۹ قانون مزبور در خصوص مجازات‌های تبعی ناشی از محکومیت به حبس جنایی و برخی از حبس جنحه‌ای (سرقت - کلاهبرداری و خیانت در امانت)، مقرراتی را به تصویب رسانده بود. در تبصره‌های پنج‌گانه همین ماده، مقررات مرتبط با مجازات‌های تبعی بیان شده بود. مضافاً به اینکه در مواد ۵۷ و ۵۸ قانون مجازات عمومی، نیز مدت زمانی که با گذشت آنها، آثار تبعی محکومیت‌های

کیفری زایل می‌گردید، پیش‌بینی شده بود که در صورت تحقق آن، از محکوم علیه، اعاده حیثیت به عمل آید.

در سال ۱۳۱۸ قانون دادرسی و کیفر ارتش به تصویب رسید. در این قانون هم مقنن موادی را به موضوع مجازات‌های تبعی اختصاص داد. از جمله این مقررات، ماده ۲۹۷ بود که مقرر می‌داشت: خلع درجه و علامات نظامی متضمن عواقب مشروحه پایین است:

- ۱- محرومیت از درجه و حق استعمال علائم آن و لباس نظامی و کلیه نشان‌ها و امتیازات.
- ۲- محرومیت از حق استخدام در ارتش مطلقاً و سایر محرومیت‌هایی که در ماده ۱۵ قانون کیفر عمومی مقرر است.

۳- محرومیت از حقوق بازنشستگی

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، قانون راجع به مجازات اسلامی در سال ۱۳۶۱ به تصویب رسید و جایگزین مواد عمومی قانون مجازات اسلامی ۱۳۰۴ گردید. علی‌رغم اینکه عنوان فصل سوم این قانون به مبحث مجازات‌ها، اقدامات تأمینی و تربیتی، تبعی و تکمیلی اختصاص یافته بود، ولی هیچ‌گونه ذکری از مجازات‌های تبعی به میان نیاورده بود. صرفاً قانون‌گذار در باب تعلیق اجرای مجازات، بند الف ماده ۴۰ قانون مذکور به موضوع محکومیت مؤثر کیفری، به پیروی از بند الف ماده یک قانون تعلیق اجرای مجازات ۱۳۴۶ اشاره کرده بود، اما در این قانون به نحو مشخص، محکومیت‌های مؤثر را تعریف نکرده بود. به همین دلیل، سرانجام قانون‌گذار در سال ۱۳۶۶ در قانون تعریف محکومیت‌های مؤثر، آنها را تبیین نمود.^۱ فقدان تعریف مجازات‌های تبعی و تعیین مصادیق آن، در خصوص اعاده حیثیت نیز ضوابط قانونی وضع نگردید. از این‌رو، نظام سبج کیفری و ثبت سوابق محکومیت‌های جزایی دست‌خوش نابسامانی و آشفتگی شدید گردید.

در سال ۱۳۷۰ با تصویب قانون مجازات اسلامی، باب دوم از کتاب اول به موضوع مجازات‌ها به شکل کلی پرداخته شد. مجازات‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی بدون اشاره به اصلی یا فرعی بودن آنها ضمن مواد ۱۲ تا ۲۱ در قانون مزبور به تصویب رسید. در این مواد ضابطه‌ای در خصوص مجازات‌های تبعی بیان نشده بود. از این شیوه استنباط می‌گردید که چه‌بسا قانون‌گذار هنوز به نسخ مجازات‌های تبعی پایبند است. علی‌رغم اینکه قانون تعریف محکومیت‌های مؤثر کیفری، نقش کم‌رنگی از محرومیت‌های

اجتماعی را به نحو محسوسی، دست‌کم در ضوابط تعلیق و آزادی مشروط، ایفا می‌کرد. مقنن برای نخستین بار پس از انقلاب، در قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران مصوب سال ۱۳۷۱ مجازات تبعی را به تصریح مقرر کرد. ماده ۴ قانون مزبور، اثر تبعی اخراج از خدمت، در صورت محکومیت شخص نظامی به برخی مجازات‌ها را پیش‌بینی کرده بود. که مقرر می‌داشت پرسنل کادر نظامی که به موجب احکام قطعی دادگاه‌ها به مجازات‌های زیر محکوم شوند از خدمت در نیروهای مسلح اخراج خواهند شد:

- محکومیت یا محکومیت‌های (در صوت تعدد) به حبس غیر تعلیقی زاید بر دو سال،
- محکومیت به حدود،

- محکومیت به سبب ارتکاب جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی،

- محکومیت به سبب ارتکاب جرایم عمدی مستوجب قصاص نفس یا عضو.

تبصره: در صورت وجود شرایط خاص خدمتی و عدم مصلحت اخراج، با تقاضای فرمانده مربوط، دادگاه می‌تواند با ذکر دلایل و تصریح در متن حکم از اجرای اثر تبعی حکم جلوگیری نماید.

در برخی مقررات خاص، از جمله مقررات استخدامی و یا اشتغال، بعضاً به فقدان سابقه محکومیت اشاره شده بود که اساساً با توجه به قانون تعریف محکومیت‌های مؤثر کیفری، سابقه محکومیت به مجازات‌های مندرج در آن قانون؛ امکان داشت از سوی برخی نهادهای عمومی یا دستگاه‌های اداری برخلاف نظریه مشورتی اداره حقوقی دادگستری^۲، لحاظ گردد. بنابراین، قانون‌گذار در سال ۱۳۷۷ بر آن شد تا نسبت به اصلاح مقررات موضوع مجازات‌های تبعی، اقدام نماید. وضع ماده ۶۲ مکرر قانون مجازات اسلامی به همین منظور صورت گرفت. به این ترتیب مقنن پس از حدود ۱۶ سال به صراحت مجازات‌های تبعی را پذیرفت و جایگاه این مجازات را در سیاست‌های کیفری، روشن ساخت.

در سال ۱۳۸۲ مقررات قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح، مورد بازنگری قرار گرفت. از جمله اصلاحات صورت گرفته در این قانون، ضوابط مربوط به مجازات‌های تبعی است. در ماده ۱۲ این قانون، اثر تبعی محکومیت نسبت به وضعیت استخدامی

کارکنان نظامی پایور و قراردادی، سیاست‌گذاری شد. به موجب این مقررات کارکنان ثابت که در جرایم عمدی به مجازات حبس غیر تعلیقی بیشتر از پنج سال و یا به مجازات جرایم حدی، جرایم علیه امنیت و یا قصاص محکوم شوند، از زمان قطعیت حکم از خدمت اخراج می‌شوند. در تبصره‌های ۲ و ۳ الحاقی به این ماده با توجه به نوع رابطه استخدامی فرد نظامی، آثار تبعی متفاوتی مقرر شده است.

ماده ۲۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ - محکومیت قطعی کیفری در جرایم عمدی، پس از اجرای حکم یا شمول مرور زمان در مدت زمان مقرر در این ماده محکوم را از حقوق اجتماعی به عنوان مجازات تبعی محروم می‌کند:

الف) هفت سال در محکومیت به مجازات‌های سالب حیات و حبس ابد از تاریخ توقف اجرای حکم اصلی؛

ب) سه سال در محکومیت به قطع عضو، قصاص عضو در صورتی که دیه جنایت وارد شده بیش از نصف دیه مجنی علیه باشد، نفی بلد و حبس تا درجه چهار؛

پ) دو سال در محکومیت به شلاق حدی، قصاص عضو در صورتی که دیه جنایت وارد شده نصف دیه مجنی علیه یا کمتر از آن باشد و حبس درجه پنج.

تبصره ۱: در غیر موارد فوق، مراتب محکومیت در پیشینه کیفری محکوم درج می‌شود لیکن در گواهی‌های صادره از مراجع ذی‌ربط منعکس نمی‌گردد مگر به درخواست مراجع قضایی برای تعیین یا بازنگری در مجازات.

تبصره ۲: در مورد جرایم قابل گذشت در صورتی که پس از صدور حکم قطعی با گذشت شاکی یا مدعی خصوصی، اجرای مجازات موقوف شود اثر تبعی آن نیز رفع می‌شود. یعنی نیازی به سپری شدن مدت مقرر نمی‌باشد.

تبصره ۳: در عفو^۳ و آزادی مشروط، اثر تبعی محکومیت پس از گذشت مدت‌های فوق از زمان عفو یا اتمام مدت آزادی مشروط رفع می‌شود. محکوم در مدت زمان آزادی مشروط و همچنین در زمان اجرای حکم نیز از حقوق اجتماعی محروم می‌گردد.

ماده ۲۶ قانون مجازات اسلامی مقرر می‌دارد حقوق اجتماعی موضوع این قانون به

شرح زیر است:

الف) داوطلب شدن در انتخابات ریاست جمهوری، مجلس خبرگان رهبری، مجلس شورای اسلامی و شوراهای اسلامی شهر و روستا؛

- (ب) عضویت در شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام یا هیئت دولت و تصدی معاونت رئیس جمهور؛
- (ج) تصدی ریاست قوه قضائیه، دادستانی کل کشور، ریاست دیوان عالی کشور و ریاست دیوان عدالت اداری؛
- (د) انتخاب شدن یا عضویت در انجمن‌ها، شوراهای احزاب و جمعیت‌ها به موجب قانون یا با رأی مردم؛
- (ه) عضویت در هیئت‌های منصفه و امناء و شوراهای حل اختلاف؛
- (و) اشتغال به عنوان مدیر مسئول یا سردبیر رسانه‌های گروهی؛
- (ز) استخدام و یا اشتغال در کلیه دستگاه‌های حکومتی اعم از قوای سه گانه و سازمان‌ها و شرکت‌های وابسته به آنها، صدا و سیما، جمهوری اسلامی ایران، نیروهای مسلح و سایر نهادهای تحت نظر رهبری، شهرداری‌ها و مؤسسات مأمور به خدمات عمومی و دستگاه‌های مستلزم تصریح یا ذکر نام برای شمول قانون بر آنها؛
- (ح) اشتغال به عنوان وکیل دادگستری و تصدی دفاتر ثبت اسناد رسمی و ازدواج و طلاق و دفتریاری؛
- (ی) انتخاب شدن به سمت قیم، امین، متولی، ناظر یا متصدی موقوفات عام؛
- (ک) انتخاب شدن به سمت داوری یا کارشناسی در مراجع رسمی؛
- (م) استفاده از نشان‌های دولتی و عناوین افتخاری؛
- (ل) تأسیس، اداره یا عضویت در هیئت مدیره شرکت‌های دولتی، تعاونی و خصوصی یا ثبت نام تجارتي یا موسسه آموزشی، پژوهشی، فرهنگی و علمی.
- تبصره ۱: مستخدمان دستگاه‌های حکومتی در صورت محرومیت از حقوق اجتماعی، خواه به عنوان مجازات اصلی و خواه مجازات تکمیلی یا تبعی، حسب مورد در مدت مقرر در حکم یا قانون، از خدمت منفصل می‌شوند.
- تبصره ۲: هر کس به عنوان مجازات تبعی از حقوق اجتماعی محروم گردد پس از گذشت مواعده مقرر در ماده (۲۵) این قانون اعاده حیثیت می‌شود و آثار تبعی محکومیت وی زایل می‌گردد، مگر در مورد بندهای (الف)، (ب) و (ج) این ماده که از حقوق مزبور به طور دائمی محروم می‌شود.

۳. ماهیت مجازات تبعی در فقه اسلام

در نظام کیفری اسلامی که در آن مجازات حسب مورد ممکن است حد، قصاص، دیه و تعزیر باشد این سؤال مطرح می‌شود که با فرض پذیرش مجازات تبعی این نوع مجازات جزء کدام یک از دسته‌بندی‌های مجازات‌های فقهی قرار خواهد گرفت. با توجه به ماده ۲۵ قانون مجازات اسلامی محکومین به قطع عضو در جرایم حدی تا ۳ سال، محکومین به شلاق در جرایم مشمول حد تا دو سال و محکومین به حبس تعزیری تا درجه ۵ غیر از حبس ابد تا دو سال پس از اجرای حکم از حقوق اجتماعی محروم می‌شوند. علاوه بر آن به موجب قوانین مختلف اشخاصی که دارای سابقه محکومیت کیفری مؤثر هستند از یکسری حقوق منع شده‌اند که به موجب قانون تعریف محکومیت‌های مؤثر در قوانین جزایی از جمله موارد محکومیت مؤثر، محکومیت به حد، محکومیت به قطع یا نقص عضو موضوع ماده ۲۵ قانون فوق‌الذکر است و این موارد سلب حقوق جزء کدام یک از انواع مجازات شرعی تلقی می‌شود؟ بی‌شک این نوع محرومیت‌ها را نمی‌توان از باب قصاص و یا دیه دانست و در مجازات‌های حدی نیز با توجه به اینکه نوع و میزان عقوبت در شریعت مشخص شده است در محدوده‌های معین محصور است از این رو حاکم شرع نمی‌تواند از آن محدوده پا را فراتر نهاده و یا کوتاهی کند (محقق داماد، ۱۳۷۵، صص. ۲۰۸ و ۲۰۷). تنها گزینه‌ای که باقی می‌ماند که آن را از بابت تعزیر دانست.

فقه‌های اسلام مجازات اصلی را به چهار قسم حد، قصاص، دیه و تعزیر تقسیم نموده است اما مشخص ننموده‌اند که مجازات تکمیلی و تبعی چه نوع مجازات شرعی محسوب می‌شوند. با عدم تحدید مجازات تعزیری به شلاق می‌توان این قسم از مجازات‌ها را مجازات تعزیری دانست.

در صورتی که مجازات تبعی را از نوع مجازات تعزیری بدانیم ممکن است در جمع آن با مجازات‌های غیر تعزیری اشکال شود. از منظر تقسیم‌بندی مجازات‌ها، به مجازات‌های چهارگانه، این مجازات‌ها در عرض هم هستند و به این معنا خواهد بود که امکان جمع آنها با یکدیگر وجود نداشته باشد و یا تعاریف ارائه شده در خصوص تعزیر به این معنا که «تعزیر در لغت به معنای تأدیب است و از نظر شرع... کیفری است برای پیشگیری از ارتکاب معصیتی که فاعل آن خواه مکلف و غیر مکلف مستحق

حد نبوده و اصولاً مقدار آن تعیین نشده است» (گرجی، ۱۳۸۱، ص. ۱۰۵) و یا «ان کل ذنب لا یوجب الحد فهو موجب للتعزیر» (موسوی اردبیلی، ۱۴۱۳ق، ص. ۵۹) می‌تواند دلالت بر عدم قابلیت جمع بین مجازات تعزیری با سایر مجازات‌ها نماید و عده‌ای مطرح کرده‌اند که این امر که قاعده «التعزیر فی کل معصیه» مخصوص گناهانی است که حد ندارد مورد اتفاق همه فقهای امامیه است (کدخدایی، ۱۳۸۷، ص. ۱۳۱).

عدم قابلیت جمع مجازات تعزیر با سایر مجازات‌ها از مسائل نظام کیفری ایران در سال‌های اولیه انقلاب اسلامی بوده است. از این رو است که در قانون مجازات اسلامی سال ۱۳۷۰ که در مقام تعیین مجازات تعزیری برای مرتکب قتل عمدی که شاکی نداشته و یا شاکی گذشت نموده است آن را منوط به این دانسته که «اقدام وی موجب اخلال در نظم جامعه یا خوف شده و یا بیم تجری مرتکب بادیگران گردد»، در حالی که به موجب ماده ۲۲۰ «پدر یا جد پدری که فرزند خود را بکشد قصاص نمی‌شود و به پرداخت دیه قتل به ورثه مقتول و تعزیر محکوم خواهد شد» که به موجب ماده اخیر قانون‌گذار جمع بین دیه و تعزیر را منوط به احراز یکی از شرایط مقرر در ماده ۲۰۸ ندانسته است. این امر به این دلیل است که در روایات و کتب فقهی به صورت خاص به تعزیر پدر و جد پدری اشاره شده است ولی در خصوص گذشت شاکی یا مدعی خصوص تصریحی صورت نگرفته است.

البته عده‌ای در خصوص مجازات قصاص به این امر قایل هستند که حق قصاص حقی است که شرع برای مجنی علیه منظور نموده است و به هیچ‌وجه مانع مجازاتی که حکومت برای حفظ نظام اجتماعی برای مرتکبین جرایم منظور می‌کند نمی‌شود و در مقام استدلال نیز چنین مطرح کرده‌اند که جرایم مستوجب قصاص از محرمات الهی هستند و مشمول قاعده «عموم التعزیر لکل عمل محرم» می‌شوند و از طرف دیگر ادله ثابت‌کننده حق قصاص برای مجنی علیه خود مستقل است. ما در قانون مجازات اسلامی مصوب ۹۲ تا حدودی مجازات تعزیری را در کنار قصاص و حدود پذیرفته است.

از دیدگاه فقهای اهل سنت آن دسته از معاصی که برای آنها حد معین شده نیازی به مجازات تعزیر نیست اما رد صورت اقتضای مصلحت مجازات تعزیر می‌تواند با حد جمع شود (عوده، ۱۹۹۴م، ص. ۱۳۰). در شیعه در مواردی جمع بین حد و تعزیر به

استناد به روایت «سئل ابو عبدالله (علیه السلام) عن نصرانی قذف مسلماً، فقال له: یا زان فقال «یجلد ثمانین جلده لحق المسلم و ثمانین سوطاً الا سوطاً لحرمة الاسلام و یحلق راسه و یطاف به فی اهل دینه لکی ینکل غیره» (حرعاملی، ۱۳۹۱ق، ج ۱۸، ص. ۴۵۰).

در روایتی دیگر نقل شده است: «اتی امیرالمؤمنین بالنجاشی (الحارثی) الشاعر قد شرب الخمر فی شهر رمضان فضربه ثمانین، ثم حبسه ليله، ثم دعا به من الغد فضربه عشرين فقال له: یا امیرالمؤمنین هذا ضربتني ثمانین فی شرب الخمر و هذه العشرون ما هی؟ قال: هذا لتجرؤک علی شرب الخمر فی شهر رمضان» (طائی، ۱۳۸۱، ص. ۱۰).

در ماده ۲۵۲ قانون مجازات اسلامی که به موجب آن سخنی ممکن است هم نسبت به یک شخص قذف نسبت به شخص دیگری توهین و به این امر سبب مجازات حدی و تعزیر با یکدیگر جمع شوند.

۴. اهداف مجازات تبعی

در اسلام مجازات هدف اصلی نیست، بلکه یک وسیله بازدارنده برای مجرم و یا مردم است. به همین جهت در مواردی مجازات علنی است تا اثر بازدارندگی خود را در جامعه ببخشد و نیز از همین روست که در مجازات‌های تعزیری، هر گاه مجرم از طریق دیگری از گناه خودداری و توبه کند مجازات از بین می‌رود (مکارم شیرازی، ۱۳۸۳، ص. ۱۷۷). در مورد مجازات‌ها در اسلام نباید یک هدف و غایت خاص را در خصوص تمامی مجازات‌ها بیان نمود. چهارگونه کیفر پیش‌بینی شده در فقه با توجه به ویژگی‌های خاص خود می‌تواند هر کدام هدف و یا اهداف خاص داشته باشند.

بنابراین هدف اسلام از مجازات گناهکار و جنایتکار زجر و تعذیب او و مجرد تشفی خاطر اولیای دم و مانند این امور نیست (گرجی، ۱۳۸۱، ص. ۶)، چرا که اگر هدف صرف انتقام از مجرم بود بی‌شک با توجه به اعتقاد به جهان‌واپسین در آن جهان امکان اجرای عادلانه‌ترین مکافات‌ها وجود داشته است.

از اعمال مجازات‌های تبعی اهداف متعددی مدنظر است که از مهم‌ترین آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۴-۱. جلوگیری از خطر تکرار جرم

یکی از مهم‌ترین اهدافی که مجازات تبعی دنبال می‌کند تأمین دفاع جامعه در برابر خطر تکرار جرم است. قانون‌گذار با این تدابیر تلاش می‌کند جامعه را در برابر مجرمین خطرناک حفظ کند، زیرا در اینجا فرض بر این است که وجود شخصی که مرتکب جرم شده، در برخی از موقعیت‌های اجتماعی، سیاسی یا مدنی و دخالت او در امور سرنوشت‌ساز جامعه، به جهت دارا بودن حالت خطرناک دفاع جامعه را آسیب‌پذیر می‌سازد. لذا قانون‌گذار سعی می‌نماید با یک اقدام پیش‌دستانه تا حد امکان دست این افراد را از مشاغل و مناسب حساس جامعه کوتاه نماید. اگر مجرمین بتوانند بلافاصله پس از ارتکاب به مثابه افراد ناکرده بزه وارد جامعه شوند و در عرصه اجتماع به ایفای نقش بپردازند ممکن است به علت ضعف فضایل اخلاقی و شایستگی اجتماعی به مصالح و منافع جامعه لطمه وارد نمایند. به این ترتیب قانون‌گذار با پیش‌بینی کیفرهای تبعی در قانون که از مصادیق عمده آن محرومیت از حقوق اجتماعی است اقدام به پیشگیری از تکرار جرم از طریق خنثی‌سازی و طرد مجرمین از جامعه می‌کند. در واقع مجازات محرومیت از حقوق اجتماعی به عنوان یکی از مهم‌ترین مصادیق مجازات تبعی چه به عنوان مجازات اصلی مورد استفاده واقع شود و چه به عنوان مجازات تبعی و تکمیلی، در هر حال ماهیت آن یک «اقدام تأمینی خنثی‌ساز» می‌باشد. بدین ترتیب در صورت تحقق چنین امری، جنبه حفظ امنیت و مصلحت جامعه بر مصلحت فرد برتری پیدا می‌کند (رهامی، ۱۳۸۰، ص. ۱۲) که نتیجه آن محرومیت مجرم از حقوق خویش است.

۴-۲. حمایت از جامعه

مجرم پس از تحمل کیفر بطور طبیعی باید مدتی کم و بیش در انتظار پذیرش مجدد جامعه به سر برد تا خاطره ناگوار جرم از ذهن جامعه زودده شده و جامعه آن واقعه مجرمانه را به دست فراموشی بسپارد (شکوری نجفی، ۱۳۵۹، ص. ۲۴). فرد مجرم در اثر محکومیت به مجازات خود به خود اعتماد جامعه را از دست می‌دهد تا وقتی که خاطره خیانتش از یادها نرفته، جامعه آمادگی پذیرش وی را نخواهد داشت و طبیعی است که بزهکار از لحاظ صلاحیت اخلاقی و اجتماعی نمی‌تواند با افراد ناکرده بزه در

یک کفه ترازو قرار گیرد، چرا که او با ارتکاب جرم به نوعی باعث بدبینی جامعه به خود شده است.

۴-۳. ارباب شخص مجرم و دیگران

عدالت اقتضاء می‌کند که بین شخصی که برای اولین بار محکوم به مجازات می‌شود و شخصی که برای چندمین بار محکوم به مجازات می‌شود تفاوت وجود داشته باشد. مهمتین هدف در اعمال مجازات‌های تبعی را باید ناتوان‌سازی مجرم دانست که البته در کنار آن می‌توان به اهداف دیگری چون بازدارندگی و نیز اعمال مجازات بر مبنای استحقاق مجرم اشاره کرد. در یک تقسیم‌بندی کلی در سیاست کیفری اسلام برخی از مجازات‌ها به دنبال مبارزه با جرم هستند و به شخصیت بزهکار توجه چندانی ندارند و در مقابل برخی دیگر در کنار مبارزه با جرم به شخصیت مجرم نیز نظر دارند. در مجازات‌های گروه نخست هدف عمده حمایت از منافع جامعه است، در حالی که در مجازات‌های گروه دوم علاوه بر منافع جامعه، منافع شخص مجرم نیز مدنظر است. مجازات‌های حدی با ویژگی گروه نخست و مجازات‌های تعزیری با ویژگی‌های گروه دوم مطابقت دارد. مجازات‌های تبعی در فقه بیشتر در قالب مجازات تعزیری شرعی و حکومتی قابل توجیه است و این در حالی است که در فقه «التعزیر بید الحاکم» است و قضات باید از امکان فردی‌سازی مجازات برخوردار باشند. اعمال مجازات‌های تبعی به صورت قهری بر مجرم زمینه را برای فردی‌سازی کیفر از بین می‌برد و با ماهیت مجازات‌های تعزیری در تناقض قرار می‌گیرد و به تعبیر دیگر از حیث اوصاف مجازات‌های تبعی با مجازات‌های حدی قرابت بیشتری دارند.

۵. مبانی پذیرش مجازات تبعی در فقه

آیات و روایاتی در این خصوص وجود دارد که بدون نیاز به ذکر توسط حاکم شرع آثاری را بر محکومیت و یا مجازات شخص بار می‌کنند و یا در مواردی به صرف ارتکاب جرم توسط شخصی و حتی بدون نیاز به صدور حکم توسط حاکم، آثاری بر ارتکاب جرم بار می‌شود اشاره نمود. به عنوان مثال به موجب آیه ۴ سوره مبارکه نور، مرتکبین جرم کذب از حق ادای شهادت محروم خواهند شد که این محرومیت با توجه

به نص آیه «ولا تقبلوا لهم شهادة ابدا» محرومیتی ابدی خواهد بود و یا در مورد محاربی که حکم به تبعید او داده می‌شود او حق معاشرت و مراوده با دیگران را نخواهد داشت و بر حاکم اسلامی است که به مردم محل تبعید محارب اطلاع دهد که از هر گونه معاشرت با او خودداری کنند یا از حضرت علی (علیه السلام) نقل شده است که در مورد کارمندانی که مرتکب خیانت می‌شوند و به بیت‌المال دست‌درازی می‌کنند فرموده‌اند که علاوه بر اینکه باید آنها را به مقام ذلت و مذلت کشاند باید او را از مقام خود خلع نمود و دیگر مقامی نیز به او داده نشود و عار تهمت به دلیل سابقه سوء بر گردن او گذارده شود. «نصبتہ بمقام المذله و وسمتہ بالخیانه و قلّدتہ عار التهمه» (نهج البلاغه، نامه ۵۳).

مضافاً اینکه پیش‌بینی مجازات تبعی برای افرادی که مرتکب جرایم مهمی می‌شوند و بیم ارتکاب جرم در آینده نیز توسط او وجود دارد امری است که اکثریت نظام‌های حقوق کیفری در راستای تأمین امنیت جامعه پذیرفته شده است و این امر می‌تواند مبنایی برای مشروعیت مجازات تبعی تلقی شود. در این راستا دولت اسلامی نیز جهت تنظیم و اصلاح امور جامعه و رعایت نظم عمومی و مصلحت اجتماع و اداره حکومت به نحو احسن با برکنار ساختن بعضی از اشخاص از مشاغل و موقعیت‌های مجرمانه‌ای که امکان ارتکاب جرم را تسهیل می‌کند از ارتکاب جرایم پیشگیری می‌نماید. در جامعه اسلامی انجام برخی از امور و اشتغال به برخی از مناصب به جهت اهمیتی که دارد مستلزم داشتن عدالت است و به تبع آن کسی که فاقد این وصف باشد نمی‌تواند به آن مشاغل مشغول باشد. ارتکاب معصیت می‌تواند منتهی به زوال وصف عدالت شده و در نتیجه آن شخص نتواند متصدی امور مذکور باشد.

عدالت در دو معنا به کار می‌رود: نخست، معنی‌ای که مانند علم، حلم، وقار و... از جمله صفات فاضله انسانی است. این معنا بیشتر در میان علمای علم اخلاق کاربرد دارد. در این معنا عادل کسی است که دارای این خوی فاضله است و در مقابل آن ظالم قرار دارد که دارای خوی ستمگرانه است. دوم معنایی که به مثابه احسان، احترام و... از افعال انسان است و در بساری از موارد با لفظ انصاف به کار می‌رود و احیاناً در مقابل فسق قرار می‌گیرد. در این معنا مقصود از عدل رعایت امثال تکالیف و وظایف است

(گرجی، ۱۳۷۰، ص. ۱۰۰). اکثریت فقها معتقدند عدالت ملکه انجام واجبات و ترک محرمات است، یعنی انسان به سبب ممارست در انجام واجبات و ترک محرمات به مرحله‌ای از تقوا برسد که در نفس او نیروی قوی و مستحکمی به وجود آمده که او را برانجام تکالیف خود وادار می‌سازد. در صورتی که فسق و گناه از او مشاهده نشده باشد. از نظر آیت‌الله خوئی عدالت همان حُسن ظاهر است (خوئی، ۱۳۶۲، ص. ۸۸). عدالت با ارتکاب معصیت زایل خواهد شد مگر در موردی که منظور از عدالت حسن ظاهر باشد که در این صورت ارتکاب جرمی موجب سقوط عدالت خواهد شد که به نحوی علنی بوده و موجب خدشه به حسن ظاهر شخص شود. بنابر نظر مشهور فقهای امامیه که قائل به قابلیت تعزیر هر فعل حرامی هستند، ارتکاب هر جرمی موجب سقوط عدالت خواهد بود، مگر آن دسته از فقهایی که صرف ارتکاب گناه صغیره را موجب سقوط عدالت ندانند. فقهای شیعه در تمام مواردی که فعل شخص یا قول او حجت و مسقط تکلیف از غیر محسوب شده و نیز در تصدی امانات عدالت را معتبر شمرده‌اند، از قبیل شهادت، قضاوت، رهن و دین، عامل زکات، کارشناسی اموال، تقسیم، نیابت در عبادات، حفظ اموال یتیم غائب و مجانین، قبض حقوق شرعی مالی، تولیت و نظارت در وقف، وصایت اموال یتیم و امامت در مراتب مختلف (عمید زنجانی، ۱۳۸۶، ص. ۸۷) که در همه مواردی که شخص به عنوان امین در اموال و حقوق عمومی عهده‌دار مسئولیت می‌شود عدالت به عنوان شرط لازم معتبر خواهد بود. اما در اموال و حقوق خصوصی از آنجا که اختیار در دست صاحب مال یا حق است اعتبار عدالت موکول به نظر صاحب مال یا حق است.

برخی فقها برای تجویز تصرفات مالی، عدالت را در کنار رعایت مصلحت شرط دانسته و با فقدان هر کدام از آن دو رشد را منتفی و جواز تصرف را ممنوع دانسته است (طوسی، ۱۴۱۱ق، ص. ۲۸۳). بر این مبنا تصرف در مال غیر اعم از اینکه ناظر به امور خصوصی و یا عمومی باشد با فقدان شرط عدالت ممکن نخواهد بود.

۶. اصول اساسی مجازات تبعی

۶-۱. محرومیت‌های اجتماعی

محکومیت‌های خاص کیفری، دارای آثای تبعی معینی است که به شکل سلب حقوق اجتماعی، نمایان می‌شود.

۶-۱-۱. حقوق اجتماعی

انسان به لحاظ ابعاد وجودی فردی و اجتماعی، از حقوق دوگانه فردی (شخصی) و جمعی برخوردار است. طبیعی است که مفهوم حق یا امتیازی که هر شخص از آن برخوردار است یا به اصطلاح توانایی شخصی بر کسی یا چیزی یا هر گونه ملکیت یا امتیاز که توسط قانون به شخص داده می‌شود و به رسمیت شناخته شده و مورد حمایت قرار دارد.

به این ترتیب، حقوق افراد دارای دو شعبه اساسی است: نخست حقوقی که از لوازم اولیه زندگی جمعی محسوب می‌شود به نحوی که بدون آنها زندگی غیر ممکن است، مثل حق حیات، آزادی، حق مالکیت، تشکیل خانواده و... دوم حقوقی است که به لحاظ اینکه هر شهروند عضوی از جامعه می‌باشد از آن برخوردار است، مانند حق رأی دادن، انتخاب شدن، تجمع و احزاب، عضویت در مجامع و... و از حقوق دسته نخست با نام حقوق مدنی تعبیر می‌شود. حقوق مدنی در معنای سنتی به حقوق ناشی از روابط خصوصی افراد اطلاق می‌گردد، اما در معنای امروزی به مجموعه حقوقی گفته می‌شود که فرد شهروند در مقابل دولت متبوع خود دارد مانند حق تشکیل گروه و جمعیت، حق اشتغال و... از حقوق مدنی به حقوق اجتماعی نیز تعبیر شده است که اساساً شامل حقوق سازمان‌های دولتی در رابطه با افراد جامعه و در ارتباط با یکدیگر، مانند حق انتخاب شدن به وکالت مجلس، حق وزارت و رسیدن به مناصب قضائی.

مقنن در تعریف حقوق اجتماعی، به شرح مندرج در تبصره ماده ۶۲ مکرر قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۷ مقرر داشته است، حقوقی که قانون‌گذار برای اتباع کشور جمهوری اسلامی ایران و سایر افراد مقیم در قلمرو حاکمیت، منظور نموده است و سلب آن به موجب قانون یا حکم دادگاه صالح می‌باشد و صلاحیت‌های خاصی که با ارتکاب جرم، موقتاً از بین می‌رود. صلاحیت‌های مزبور به قابلیت و شایستگی اجتماعی محکوم، مربوط می‌شود. اساساً سلب صلاحیت به معنای ممنوعیت محکوم علیه از

مداخله در فعالیت‌هایی است که قویاً خصیصه عمومی و جمعی دارند. به عبارت دیگر، مداخله در اموری که فاقد خصیصه مزبور بوده و یا صبغه عمومی آنها چندان با اهمیت نیست، منطقاً نباید ممنوع شود. نتیجه اینکه، سلب صلاحیت محکوم علیه: اولاً، موقتی است و ثانیاً، مطلق نیست. نتیجه آنکه، محرومیت‌های اجتماعی در شکل مجازات تبعی، نباید به سلب کلیه حقوق اجتماعی منجر شود. به لحاظ زمانی هم سلب صلاحیت باید موقتی و کوتاه مدت باشد. سلب دائمی حق آثار نامطلوب فزاینده‌ای بر محکوم خواهد داشت. بنابراین، سلب کلیه حقوق اجتماعی و یا سلب دائمی حق واحد، نه مصلحت فرد محکوم است و نه به مصلحت جامعه. از این رو، ضرورت دارد تا قانون‌گذار با تعیین مصادیق مشخص حقوق اجتماعی، سلب همین موارد به عنوان اثر تبعی کیفر، مجاز اعلام دارد، موقتی و نه دائمی بودن آنها را، شرط غیرقابل تردید سلب حقوق مزبور مقرر نماید؛ زیرا کاهش تعاملات جمعی محکوم علیه، به منظور منزوی ساختن وی سیاست‌گذاری نشده است، بلکه هدف عمده، تحصیل تدریجی صلاحیت‌های خاصی است که شخص با ارتکاب جرم و تحمل مجازات، آن را از دست داده است.

«حقوق اجتماعی عبارتست از حقوقی که قانون‌گذار برای اتباع کشور جمهوری اسلامی ایران و سایر افراد مقیم در قلمرو حاکمیت آن منظور نموده و سلب آن به موجب قانون یا حکم دادگاه صالح می‌باشد...» (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۸، ص. ۲۳۰).

باتوجه به اینکه یکی از مصادیق عمده مجازات تبعی در قالب محرومیت از حقوق اجتماعی است این امر موجب شده که عده‌ای در تعریف مجازات تبعی مطرح کنند که «بعضی مجازات‌ها به صورت محرومیت از حقوق اجتماعی اعمال می‌شود، مثل محرومیت از استخدام دولتی یا محرومیت از حق انتخاب کردن یا انتخاب شدن در مجالس مقننه یا عضویت در هیات منصفه یا روزنامه نویسی و این قبیل کیفرها را کیفر تبعی گویند و تعریف آن اثر ناشی از حکم است» (مصاحب، ۱۳۸۳، ص. ۲۶۵۷).

در نقد این تعریف باید گفت که محرومیت از حقوق اجتماعی لزوماً به معنای مجازات تبعی نیست و بین این دو مفهوم رابطه عموم و خصوص من وجه وجود دارد و محرومیت از حقوق اجتماعی ممکن است که در قالب مجازات اصلی و تکمیلی نیز صورت بگیرد و از سوی دیگر نیز آن گونه که از مباحث بعدی نیز مشخص خواهد شد مجازات تبعی منحصر در محرومیت از حقوق اجتماعی نیست.

۶-۱-۲. محکومیت مؤثر کیفری

اصطلاح دیگری که در ارتباط با مجازات تبعی مطرح می‌شود، اصطلاح محکومیت کیفری مؤثر است که در تبیین آن گفته شده است: «اگر محکومیت آثار کیفری داشته باشد مؤثر است» (ابوالحمد، ۱۳۷۶، ص. ۱۱۰). در اینکه هر محکومیت کیفری می‌تواند واجد اثر یا اثراتی باشد که یکی از آنها تحمل مجازات است جای تردیدی نیست و به نظر می‌آید مقصود از این بیان آثاری غیر از مجازات و یا اقدامات تأمینی و تربیتی مدنظر است، یعنی اگر حکم محکومیت تبعات و آثار قانونی در آینده محکوم داشته باشد آن محکومیت مؤثر به حساب می‌آید. چنین برداشتی از محکومیت کیفری مؤثر با آن دسته از تعاریف مجازات تبعی که مجازات تبعی را فرع بر محکومیت مجرم می‌دانند نزدیک است، با این تفاوت که در محکومیت کیفری مؤثر اشاره صریحی به قهره بودن آن وجود ندارد.

عده‌ای نیز معتقدند که محکومیت مؤثر است که این محکومیت جزء سابقه کیفری محسوب می‌شود و عدم صلاحیت‌هایی از حکم ناشی شده و این محکومیت در تکرار جرم به حساب آید (گارو، بی‌تا، ص. ۷۴۲).

باتوجه به مطالبی که پیرامون تعاریف مطرح شده در مورد مجازات تبعی و مفاهیم مرتبط با آن ارائه شد، این نتیجه حاصل می‌شود که اینکه مجازات تبعی مجازاتی است که خودبه‌خود و بدون لزوم ذکر در حکم دادگاه بر مرتکب جرم اعمال می‌شود مورد اتفاق است که هر چند که محرومیت از حقوق اجتماعی می‌تواند یکی از مصادیق مجازات تبعی باشد ولی مجازات تبعی منحصر به آن نخواهد بود و نکته دیگر آنکه مجازات تبعی می‌تواند به سبب ارتکاب جرم خاص و یا محکومیت به جرم و یا مجازات خاص و یا به سبب تحمل مجازات خاص بر شخص اعمال شود. از این‌رو می‌توان مجازات تبعی را مجازاتی دانست که «به موجب قانون و بدون نیاز به حکم مقام قضایی به سبب ارتکاب جرم خاص یا محکومیت به ارتکاب جرم و یا مجازات خاص و یا تحمل مجازات خاص بر شخص بار می‌شود».

۶-۲. محکومیت اصلی معین

محکومیت به هر نوع مجازاتی دارای آثار تبعی نیست. محرومیت‌های اجتماعی به

عنوان مجازات تبعی، به دنبال محکومیت‌های قطعی معینی اعمال می‌شود. بنابراین، روشن شدن نوع محکومیت، از لوازم اساسی سلب صلاحیت محکومان کیفری است. از طرف دیگر، محکومیت مورد نظر الزاماً باید ناشی از ارتکاب به جرایم عمدی باشد؛ زیرا کسانی که آگاهانه و با سوءنیت اقدام به نقض قانون می‌کنند در قیاس با افرادی که به لحاظ خطا و تقصیر جزایی محکومیت کیفری پیدا می‌کنند، از قابلیت سرزنشی بیشتری برخوردارند. ماده ۶۲ مکرر در خصوص تعیین نوع محکومیت مقرر می‌دارد: ... محکومیت‌های قطعی کیفری در جرایم عمدی به شرح زیر، محکوم‌علیه را از حقوق اجتماعی محروم می‌نماید:

۱- محکومان به قطع عضو و شلاق در جرایم مشمول حد،

۲- محکومان به حبس تعزیری بیش از سه سال،

۳- محکومان به اعدام در صورت توقف اجرای آن.

نوع محکومیت، قانون‌گذار به ناچار از ملاک و معیار مشخص و قابل درکی باید استفاده کند. گاه از ملاک نوع جرم ارتكابی استفاده می‌شود و گاه نوع و میزان مجازات شاخص قرار می‌گیرد. بعضاً هم ممکن است، میزان خطر یا صدمه‌ای که از رفتار ارتكابی بروز می‌کند، معیار قرار گیرد. در ماده ۶۲ مکرر، سیاست کیفری قانون‌گذار به نحوی تنظیم نشده است که نشان دهد از چه معیار مشخصی، پیروی کرده است. از مجموع طبقات پنج‌گانه جرایم، فقط به مجازات حدی و تعزیری اشاره کرده است. در گروه جرایم حدی نیز منحصراً به ماهیت دو نوع مجازات توجه نموده، که شامل قطع عضو و شلاق می‌باشد. حبس بیش از سه سال هم در گروه جرایم تعزیری، مورد حکم قرار گرفته است. از انواع مجازات‌ها نیز به اعدام اشاره شده است.

به این ترتیب، قطع عضو به عنوان مجازات حدی، دارای آثار تبعی است، ولی همین مجازات در مقام قصاص عضو، فاقد چنین آثاری است. تحمل شلاق حدی توسط شخصی که به دیگری نسبت ناروای زنا یا لواط داده است، اثر تبعی دارد، در حالی که تحمل شلاق به واسطه محکومیت به روابط جنسی غیر از زنا یا لواط، فاقد چنین اثری است. صرف نظر از این مطالب، ابهاماتی نیز در خصوص شمول واژه اعدام به قصاص نفس و یا حبس تعزیری به مجازات بازدارنده وجود دارد. با تصویب ماده ۲۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ ماده ۶۲ مکرر نسخ گردیده است.

۳-۶. عدم تصریح در حکم

یکی از ویژگی‌های مجازات تبعی، تحمیل آن بر محکوم علیه، بدون ذکر در متن دادنامه محکومیت است. خصیصه مزبور از تعریف این ضمانت اجرا به خوبی قابل استنباط است. عدم تصریح مجازات مذکور، در متن حکم سبب می‌شود تا محکوم علیه پس از ابلاغ رأی، بلافاصله از آن آگاه نشود. چه بسا محکومانی که از وجود چنین کیفری، پس از تحمل مجازات اصلی مطلع خواهند شد.

بنابراین، اعمال کیفر دیگری در قالب محرومیت‌های اجتماعی، پس از تحمل مجازات اصلی، ممکن است نوعی مجازات مضاعف محسوب شود. به موجب اصل ۳۶ قانون اساسی حکم به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد. مجازات تبعی گرچه به واسطه محکومیت به کیفر اصلی و تابع آن مجازات است، اما به دلیل عدم ذکر در دادنامه از جهت انطباق با شرایط اصل ۳۶ محل تردید است.

۴-۶. اجرای محکومیت‌های اصلی

شرط دیگر اعمال مجازات تبعی، اجرای محکومیت اصلی است. بدین توضیح که محکوم علیه نخست باید مجازات مندرج در حکم محکومیت را تحمل کند و سپس مجازات تبعی که همان محرومیت‌های اجتماعی است، به اجرا گذاشته شوند. این ویژگی به صراحت در متن ماده ۲۵ ق.م.ا قید شده و در بندهای سه‌گانه، عبارت «پس از اجرای حکم» به تصریح آمده است. به این ترتیب زمان شروع مجازات تبعی، لحظه پایان محکومیت‌های اصلی خواهد بود. اگر محکومیت اصلی به اجرا گذاشته شود، شروع مجازات تبعی بی‌اشکال است، ولی سؤال این است که، چنانچه محکومیت اصلی به دلایلی اجرا نشود یا مشمول گذر زمان گردد یا درحین اجرا به لحاظ گذشت شاکی و یا استفاده از آزادی مشروط یا عفو، اجرای باقیمانده مجازات متوقف بماند، تکلیف چیست؟ قانون‌گذار در تبصره ۲ و ۳ ماده ۲۵ ق.م.ا در پاسخ به این سؤالات مقرر داشته «در مواردی که عفو مجازات، آثار کیفری را نیز شامل می‌شود، همچنین در آزادی مشروط آثار محکومیت، پس از گذشت مدت مقرر از زمان آزادی محکوم‌علیه، رفع می‌گردد». عفو عام که با وضع قانون همراه است، سبب زوال و سقوط مجازات اصلی و آثار تبعی ناشی از آن می‌شود. اما عفو خاص تنها اجرای حکم را متوقف می‌سازد و تأثیری بر

مجازات تبعی ندارد. مگر اینکه در فرمان عفو به زوال آثار تبعی هم اشاره شده باشد. در خصوص مرور زمان، هر گاه حکم صادر گردیده، ولی اجرا نشده باشد، پس از انقضای موعده مقرر از تاریخ قطعیت حکم، اجرای آن موقوف می‌گردد و در هر حال آثار تبعی حکم به قوت خود باقی خواهد بود. در مورد گذشت شاکی در تبصره ۲ ماده ۲۵ ق.م.ا. مقرر شده «در جرایم قابل گذشت در صورتیکه پس از صدور حکم قطعی با گذشت شاکی، اجرای مجازات متوقف شود، اثر محکومیت کیفری زایل می‌گردد».

نکته دیگر اینکه شرط اجرای مجازات، بیانگر این معنا است که محکوم علیه در حال تحمل کیفر از حقوق اجتماعی محروم نخواهد بود؛ زیرا هنوز زمان پس از اجرای فرا نرسیده است. از آنجا که اجرای مجازات قطع عضو یا شلاق، کوتاه این موضوع در مورد آنها صدق نمی‌کند. اما در خصوص مجازات زندان این سؤال مطرح است که آیا زندانی در حین تحمل کیفر از حقوق اجتماعی محروم است؟ عبارت «پس از اجرای مجازات» ظهور در سلب حقوق اجتماعی به دایره زمانی پس از اتمام کیفر زندان دارد.

۶-۵. مدت محرومیت

محرومیت از حقوق اجتماعی به عنوان مجازات تبعی، نمی‌تواند همیشگی و نامحدود باشد. سلب صلاحیت اجتماعی از بزهکار، حیات جمعی محکوم علیه را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد. سلب دائمی حقوق مزبور محکوم را دچار مرگ مدنی خواهد ساخت و احتمالاً زمینه‌ساز تکرار جرم خواهد شد. متقابلاً امید به اعاده اعتبار و کسب مجدد صلاحیت‌های اجتماعی، نقش مؤثری در پیشگیری از تکرار جرم خواهد داشت. با امعان نظر به اصل تناسب جرم و کیفر، موقتی و محدود بودن محرومیت‌های اجتماعی، توجیه‌پذیر است.

در ماده ۲۵ قانون مجازات اسلامی، مصوب ۱۳۹۲ مدت زمان محرومیت اجتماعی اشخاص محکوم به تناوب یک سال، پنج سال و هفت سال مقرر شده است.

۷. مجازات تبعی ارتداد در فقه اسلام

۷-۱. مفهوم ارتداد

۷-۱-۱. ارتداد در لغت

«ارتداد» که از واژه «رد» گرفته شده، در لغت به معنای «بازگشت» است. در فرهنگ دینی، بازگشت به کفر، «ارتداد و رده» نامیده می‌شود (راغب اصفهانی، ۱۳۶۵، صص. ۱۹۲ و ۱۹۳). تمام مذاهب اسلامی از دین برگشتگی را عبارت از کافر شدن از روی عمد و آگاهی می‌دانند و ارتداد را با انکار آن دسته عقاید و احکامی که در اسلام ثابت هستند؛ یعنی رفتارهایی چون اهانت به ساحت مقدس خداوندی یا به پیامبر اکرم (صلی‌الله‌وعلیه‌وآله‌وسلم) و یا مباح شمردن حرام‌ها یا انکار واجبات و همانند آن می‌پذیرند. مذهب تشیع علاوه بر انکار اصول دین، انکار اصول مذهب یعنی انکار امامت و معاد را نیز جزء ارتداد می‌داند.

۷-۱-۲. ارتداد در اصطلاح

یعنی انکار با علم به حقانیت آن ملاک است، بنابراین در صورتی که شخص چیزی از اصول یا ضروریات دین را انکار کند، هر چند چنین انکاری صرفاً در دل باشد و آن را اظهار نکند، ارتداد تحقق می‌یابد و اظهار و اعلام شعار کفر شرط تحقق و ثبوت ارتداد نیست، اما اگر نسبت به اصول دین یا ضروریات آن شک و شبهه داشته باشد، ولی انکار نکند، ارتداد محقق نمی‌شود (صرامی، ۱۳۸۲، ص. ۲۸۱).

۷-۱-۳. ارتداد در قرآن

چند آیه از قرآن موضوع ارتداد مطرح شده است از جمله: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَأَ يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید هر کس از شما از دین خود برگردد، به زودی خدا گروهی دیگر را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند [اینان] با مؤمنان فروتن [و] بر کافران سرفرازند، در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامت‌گری نمی‌ترسند این فضل خداست، آن را به هر که بخواهد

می‌دهد و خدا گشایشگر داناست» (مائده / آیه ۵۴) و «إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَيَّ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ»؛ «بی‌گمان کسانی که پس از آنکه [راه] هدایت بر آنان روشن شد [به حقیقت] پشت کردند، شیطان آنان را فریفت و به آرزوهای دور و درازشان انداخت» (محمد (صلی‌الله‌وعلیه‌وآله‌وسلم) / آیه ۲۵) که در آنها ارتداد مورد نکوهش قرار گرفته است.

همچنین در آیه «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يَقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛ «از تو درباره ماهی که کارزار در آن حرام است می‌پرسند، بگو کارزار در آن گناهی بزرگ و بازداشتن از راه خدا و کفر ورزیدن به او و بازداشتن از مسجدالحرام [حج] و بیرون راندن اهل آن از آنجا نزد خدا [گناهی] بزرگ‌تر و فتنه [شرک] از کشتار بزرگ‌تر است و آنان پیوسته با شما می‌جنگند، تا اگر بتوانند شما را از دینتان برگردانند و کسانی از شما که از دین خود برگردند و در حال کفر بمیرند، آنان کردارهایشان در دنیا و آخرت تباه می‌شود و ایشان اهل آتش‌اند و در آن ماندگار خواهند بود» (بقره / آیه ۲۱۷).

۷-۱-۴. ارتداد در روایات

در منابع روایی، اعم از کتب حدیث شیعه و اهل سنت احادیثی چند از قول و فعل پیامبر و دیگر بزرگان دینی درباره مجازات مرتد نقل شده است (محقق داماد، ۱۳۷۵، ج ۷، صص. ۴۴۳ و ۴۴۴).

الف) روایات اهل بیت (علیهم‌السلام)

موتقه عمار ساباطی از امام صادق (علیه‌السلام): «کل مسلم بین المسلمین ارتد عن الاسلام و جحد محمداً نبوته و کذبته، فان دمه مباح»؛ «هر مسلمانی بین مسلمانان از اسلام برگردد و انکار عالمانه پیامبر کند و او را تکذیب نماید، خون او مباح است» (محقق داماد، ۱۳۷۵، ج ۷، صص. ۴۴۳ و ۴۴۴).

ب) روایات اهل سنت

ترمذی با سند صحیح از نظر عامه از سهل بن حنیف از عثمان بن عفان از رسول الله (صلی الله وعلیه وآله وسلم) نقل می‌کند: «لایحل دم امرئ مسلم إلا باحدی ثلاث: زناً بعد احصان، أو ارتد بعد اسلام، أو قتل نفس بغیر حق» (ترمذی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص. ۴۶۰).

۲-۷. انواع مرتد

۱-۲-۷. مرتد فطری

کسی است که پدر یا مادرش، هنگام انعقاد نطفه وی مسلمان بوده‌اند و او بعد از بلوغ، آیین اسلام را پذیرفته و سپس به کفر روی آورده است؛ برخی از فقها مانند شهید ثانی در «مسالك الافهام» اسلام حکمی به علاوه کفر بعد از بلوغ را برای تحقق مرتد فطری کافی دانسته‌اند (صاحب جواهر، ۱۳۷۰، ج ۶، صص. ۴۸۸ و ۴۸۹؛ ج ۴۱، ص. ۶۰۱). منظور از اسلام حکمی این است که فرزند نابالغ از جهت اسلام و کفر تابع پدر و مادر است. پس اگر حداقل یکی از آن دو مسلمان باشند، فرزند نیز در حکم مسلمان است، ولی نظر غالب فقها مخالف این است و اسلام حکمی را برای جریان حکم ارتداد کافی نمی‌دانند.

۲-۲-۷. مرتد ملی

کسی است که پدر و مادرش، هنگام انعقاد نطفه وی کافر بوده‌اند و او بعد از بلوغ، اظهار کفر کرده است. سپس مسلمان شده و بعد از آن دوباره به کفر بازگشته است (خمینی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص. ۴۹۹).

۳-۷. مجازات ارتداد

۱-۳-۷. در فقه امامیه

الف) کیفرهای مرتد فطری از نظر امامیه

امامیه مجازات‌های مرد و زن مرتد فطری را متفاوت می‌دانند؛ زیرا به نظر ایشان اگر مرتد فطری مرد باشد، احکامی از قبیل نداشتن ولایت در به ازدواج درآوردن دختر (امینی، ۱۳۷۵، ص. ۱۱۶) و گسسته شدن پیوند ازدواج بدون نیاز به صیغه طلاق را

دارد و همسر وی عده وفات نگه می‌دارد و پس از سپری شدن عده، اگر خواست ازدواج می‌کند و کیفرهایی مثل کیفر مالی که بعد از آنکه دیون اموالش پرداخت شد، اموال وی بین ورثه شرعی‌اش تقسیم می‌شود، هر چند که زنده باشد. از کیفرهای دیگر مرد مرتد فطری، آن است مرد مرتد فطری از مسلمان ارث نمی‌برد و چنانچه وارثی نداشته باشد، امام وارث وی خواهد بود (امینی، ۱۳۷۵، ص. ۱۲۰). از کیفرهای دیگر مرد مرتد فطری اعدام وی و عدم پذیرش توبه‌اش می‌باشد. با این وجود بعضی از فقهای امامیه از قبیل ابن جنید اسکافی، صاحب مسالک (ر.ک: شهید ثانی، ۱۳۴۲، ج ۷، ص. ۳۸۸؛ صاحب جواهر، ۱۳۷۰، ج ۳۰، ص. ۴۷) و صاحب عروه به پذیرش توبه مرتد فطری معتقد هستند (طوسی، ۱۳۷۰، ج ۷، ص. ۲۱۷).

در این باره گفته‌اند: «عموم ادله معتبره فقهی دلالت بر قبول توبه مرتد دارد و تخصیص زدن عموم و مقید ساختن مطلقات این ادله خالی از اشکال نیست» (بزدی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص. ۱۷۸). به نظر امام (رحمت‌الله‌علیه) در برخی از موارد توبه مرتد فطری ظاهراً نیز پذیرفته می‌شود، همان‌گونه که امکان قبول عبادات، طهارت و پاکی بدن وی و تملک اموال جدید، که از راه‌های شرعی مثل تجارت و حیازت وارث به دست آورده، وجود دارد و نیز جایز است که با زنان مسلمان یا زن سابق خود ازدواج کند (خمینی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص. ۲۳۵). در فرضی که برای مرتد فطری حکم اعدام در نظر گرفته می‌شود، چنانچه مرد مرتد فطری پس از ارتدادش مجنون شود، جنون وی باعث سقوط حکم اعدامش نخواهد شد (خمینی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص. ۲۳۵).

در فقه امامیه برای زنی که مرتد فطری است، کیفرهایی از قبیل زندان و ضرب و سخت‌گیری در نظر گرفته شده است. بدین ترتیب زنی که مرتد فطری است، اموالش در ملکیت خودش باقی می‌ماند و به ورثه‌اش منتقل نمی‌شود، مگر با مرگش و در صورتی که دخول صورت نگرفته باشد، بدون طلاق از همسرش جدا می‌شود و از زمان ارتدادش عده نگه می‌دارد. چنانچه زن در اثنای عده توبه کند، بدون نیاز به عقد مجدد، با شوهرش زندگی می‌کند. زن هر چند که مرتد فطری باشد، اعدام نمی‌گردد، بلکه زندان ابد می‌شود و در اوقات نماز او را می‌زنند و او را به سخت‌ترین کارها می‌گمارند و زبردترین جامه‌ها را بر او می‌پوشانند و به او بدترین خوراکی‌ها را می‌خورانند، تا توبه کند یا بمیرد. اگر مرتد شدن زنی تکرار شود، در چهارمین بار، اعدام خواهد شد و توبه وی باید با اقرار به آنچه که انکار کرده همراه باشد و با نماز خواندن کفایت نمی‌کند.

ب) کیفرهای مرتد ملی از نظر امامیه

بر این اساس چنانچه ارتداد مرد یا زن مرتد ملی پیش از دخول تحقق یافته باشد، عقد ازدواج آنها فسخ می‌گردد، اگر ارتداد ایشان پس از دخول صورت گرفته باشد، فسخ ازدواج ایشان متوقف بر انقضای مدت عده خواهد بود؛ یعنی اگر مرتد، در هنگام عده توبه کند، ازدواج وی با همسرش به حال خود باقی می‌ماند و چنانچه ایام عده سپری شود و توبه‌ای صورت نگیرد، زن و مرد از یکدیگر جدا خواهند شد. در فرضی که ارتداد، پیش از دخول تحقق یافته، چنانچه مرد مرتد شده باشد، باید نصف مهریه را به زن بپردازد و چنانچه زن، مرتد شده باشد، مهریه‌ای نخواهد داشت. اگر ارتداد، پس از دخول صورت گرفته باشد، مرد باید همه مهریه زن را به زن بپردازد و چیزی از مهریه زن ساقط نمی‌شود. یادآور می‌شود که اموال مرد و زن مرتد ملی به وارثان منتقل نمی‌شود. از زن و مرد مرتد ملی خواسته می‌شود که توبه کنند، چنانچه مرد توبه نکند، به اعدام محکوم می‌شود. اگر زنی که مرتد ملی است، توبه نکند، در زندان می‌ماند. مدت زمان توبه خواهی از مرتد سه روز است و به قولی مدت توبه خواهی از مرتد به اندازه‌ای است که امید می‌رود مرتد در آن مدت توبه کند (خمینی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص. ۴۳۱).

چنانچه توبه خواهی از مرد مرتد ملی تکرار شود (یعنی پس از توبه و برگشت به اسلام دوباره کافر شود و از وی خواسته شود که توبه کند)، در بار چهارم و به قولی در بار پنجم کشته می‌شود. چنانچه مرتد ملی پس از ارتدادش مجنون شود، به خاطر ارتدادش اعدام نمی‌شود؛ چون اعدام وی مشروط به آن است که وی از توبه امتناع کند و می‌دانیم که در حال جنون امتناع از توبه معنی ندارد (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص. ۱۹۴).

۲-۳-۷. مجازات مرتد در فقه مذاهب اهل سنت

الف) کیفرهای مرتد از نظر حنفیه

۱- کیفرهای مرتد از نظر حنفیه: مردی که مرتد شده کیفرهایی همچون گسستن پیوند زناشویی، ممنوعیت ازدواج، کیفرهای مالی و زندان و اعدام را در پی خواهد داشت. بدین صورت که به نظر ایشان اگر مرد مسلمانی مرتد شود، زن وی چه کتابی باشد و چه مسلمان از وی جدا خواهد شد، خواه ارتداد پیش از دخول تحقق یافته باشد و خواه پس از دخول و چنانچه شوهر پیش از دخول رجوع نموده باشد، زنش

حق دارد که نفقه ایامی که در عده بوده را از وی بگیرد و چنانچه زن و مرد هر دو مرتد شوند بر ازدواجشان باقی خواهند ماند (قرطبی، ۱۳۷۸ق، ج ۸، ص. ۲۰۶). در خصوص کیفر ممنوعیت ازدواج، حنفیه گفته‌اند: «مردی که مرتد شده مجاز نیست که با زنی که مرتد و یا مسلمان است، ازدواج کند» (قرطبی، ۱۳۷۸ق، ج ۸، ص. ۲۰۶).

به نظر حنفیه از جمله کیفرهای مرد مرتد، کیفرهای مالی است، بدین صورت که گفته‌اند: اگر مرتد مسلمان شود. اموالش از آن خودش خواهد بود. ولی اختلاف نموده‌اند در اینکه از چه هنگامی ملکیت مرتد نسبت به اموالش زایل می‌شود. برخی از ایشان زوال ملکیت مرتد را متوقف بر وضع خودش دانسته‌اند و گفته‌اند که در صورت ارتداد، ملکیت وی زائل می‌شود و برخی دیگر معتقدند که ملکیت مرتد به محض تحقق ارتدادش زائل نمی‌شود، بلکه زوال ملکیتش متوقف بر اعدام وی یا ملحق شدنش به دارالحرب است، در این صورت اگر مرتد بمیرد، یا روشن شود که به دارالحرب گریخته، یا به خاطر ارتدادش کشته شود، اموالی که در زمان مسلمان بودنش به دست آورده، فیء خواهد بود، البته در هر صورت باید دیون وی پرداخت شود (غروی و دیگران، ۱۴۱۹ق، ج ۵، ص. ۱۹۷).

به نظر حنفیه، از جمله کیفرهای مرد مرتد، زندان و اعدام است، به این صورت که گفته‌اند: مستحب است که قاضی، اسلام را بر مرتد عرضه کند و شبهه‌ای که موجب ارتداد وی شده را بزدايد، چنانچه ارتدادش به خاطر شبهه‌ای باشد که برایش پیش آمده، اعدام نمی‌شود و به قولی چنانچه مرتد درخواست مهلت کند، قاضی سه روز به وی مهلت می‌دهد و در این سه روز وی را زندانی و اسلام را بر او عرضه می‌کند. چنانچه مسلمان نشد، به قتل وی حکم می‌کند. اما اگر مرتد مهلتی را درخواست نکند، بی‌درنگ کشته می‌شود (غروی و دیگران، ۱۴۱۹ق، ج ۵، ص. ۱۹۹)؛ یعنی قاضی به وی مهلتی نمی‌دهد. اسلام آوردن مرتد بدین ترتیب است که شخص مرتد شهادتین را بر زبان جاری می‌کند و از همه ادیان به جز دین اسلام و از ارتدادش بیزار می‌جوید. اقرار زبانی شهادتین تنها (بدون تبری جستن از دیگر ادیان و ارتداد) کفایت نمی‌کند و توبه به حساب نمی‌آید و چنانچه مرتد، ارتداد خویش را انکار کند و به توحید و نبوت و دین اسلام اقرار و اعتراف کند، توبه تلقی می‌شود.

اگر توبه نکرد، وی را به شدت می‌زنند و به زندان می‌اندازند، تا اینکه با اخلاص

توبه کند. اگر پس از رهایی از زندان دوباره مرتد شود، این کار (زندان و زدن به شدت) را تا زمانی که مسلمان نشده، تکرار خواهند نمود و کشته نمی‌شود، مگر آنکه از پذیرش اسلام سر باز زند (مرغینانی، ۱۴۳۵ق، ص. ۱۸۴).

۲- کیفرهای زن مرتد از نظر حنفیه: برای زن مرتد کیفرهایی همچون کیفرهای مالی و زندان و زدن را بیان نموده‌اند، به این صورت که به نظر ایشان اگر زنی مرتد شود، حق گرفتن مهریه و نفقه را نخواهد داشت، اما ملکیت وی نسبت به اموال خودش زائل نمی‌شود؛ چون در دیدگاه ایشان، زنی که مرتد شده کشته و اعدام نمی‌شود، به همین دلیل ارث هم می‌برد. زنی که مرتد شده، به زندان افکنده و در هر روز زده می‌شود، تا آنکه مسلمان شود و کشته نمی‌شود؛ چون از نظر ایشان پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) از کشتن زنان نهی نموده‌اند. با این وجود حنفیه معتقدند اگر زنی که مرتد شده، توسط مردی کشته شود، مردی که آن زن را کشته، ضامن نیست (کاسانی، ۱۳۷۸ق، ص. ۴۷۱).

ب) کیفرهای مرتد از نظر مالکیه

کیفرهایی از قبیل ممنوعیت غسل و کفن و جلوگیری از تدفین در گورستان مسلمانان، انحلال پیوند ازدواج و کیفرهای مالی و تعزیر و اعدام را برای فرد مرتد اعم از زن و مرد، بیان نموده‌اند. از جمله کیفرهای دیگر ارتداد در دیدگاه مالکیه کیفرهای مالی است؛ یعنی برخی از تصرفات مالی فرد مرتد پذیرفته نمی‌شود، به نظر ایشان ارتداد موجب بطلان وصیت مرتد مشروط به آن است که در حال ارتداد بمیرد. اما اگر مسلمان شود و بعد بمیرد، وصیت وی باطل نمی‌شود. همچنین مالکیه معتقدند که در سه صورت مال مرتد، بعد از مرگش متعلق به وارثش است (نمری قطبی، بی‌تا، ص. ۳۴۰):

۱- در صورتی که پس از ارتداد نزد قاضی توبه کند.

۲- در صورتی که پس از ارتداد، خودش توبه کند.

۳- در صورتی که ارتداد وی ثابت نشود، مگر پس از مرگش.

مالکیه برای فرد مرتد حتی کشتن و اعدام را نیز قائل می‌شوند، بدین ترتیب که به مدت سه شبانه روز از مرتد می‌خواهند که توبه کند، ولی وی را تشنگی و گرسنگی نمی‌دهند، بلکه از دارایی خودش به وی آب و غذا می‌دهند و با زدن و مشابه آن وی را مجازات نمی‌کنند. چنانچه مرتد در ظرف این مدت توبه نکند، با شمشیر کشته خواهد شد.

کیفرهای مالی و اعدام در انتظار زن مرتد است. به اعتقاد آنها به زن مرتد نباید نفقه پرداخت شود و همانند مرد مرتد، سه شبانه‌روز به وی مهلت داده می‌شود، چنانچه ظرف این مدت توبه نکرد، کشته می‌شود. اما اگر زن مرتد، طفل شیرخوار داشته باشد، اعدام وی تا سپری شدن مدت شیرخواری فرزندش به تأخیر می‌افتد (شیرازی فیروزآبادی، ۱۳۸۵ق، ص. ۴۱۲).

ج) کیفرهای مرتد از نظر شافعیه

شافعیه کیفرهایی از قبیل ممنوعیت ازدواج، انحلال پیوند زناشویی و ولایت نداشتن در امر ازدواج و کیفرهای مالی و اعدام را برای شخص مرتد در نظر گرفته‌اند. به اعتقاد شافعیه مرد مرتد مجاز به ازدواج با زن بت‌پرست نیست (مروارید، ۱۳۷۳، ص. ۳۴۷).

در مورد کیفر انحلال پیوند زناشویی باید گفت که به نظر شافعیه اگر زن و شوهر یا یکی از آن دو مرتد شوند، چنانچه ارتداد ایشان پیش از دخول باشد، از یکدیگر جدا خواهند شد و اگر ارتداد ایشان پس از دخول تحقق یافته باشد، جدایی آنها از یکدیگر متوقف بر سپری شدن عده است، چنانچه پیش از سپری شدن عده، هر دو به اسلام برگردند، بر ازدواجشان باقی خواهند ماند و اگر یکی از آن دو مسلمان شود و دیگری مسلمان نشود، از یکدیگر جدا خواهند شد (شافعی، ۱۴۱۵ق، صص. ۴۶۰-۴۶۷).

از جمله کیفرهای مرتد از دیدگاه شافعیه، کیفرهای مالی است به این صورت که گفته‌اند: مرتد از ارث محروم می‌شود، هر چند که پس از فوت مورث خویش مسلمان شود. بنابراین دارایی وی به عنوان فیء به بیت‌المال می‌رسد، چه در زمان مسلمان بودنش آن دارایی را به دست آورده باشد و چه در زمان ارتدادش، ولی هنگامی که مرتد بمیرد، بیت‌المال استحقاق این دارایی را پیدا خواهد کرد؛ زیرا در زمان حیات مرتد، اموالش توقیف می‌شود تا چنانچه مسلمان شد، به وی مسترد گردد و چنانچه در زمان ارتداد مرد، بیت‌المال در آن تصرف کند.

شدیدترین کیفر مرتد از نظر شافعیه کیفر اعدام است، البته اگر مرتد توبه کند، توبه‌اش پذیرفته می‌شود. برخی از شافعیه توبه‌خواهی از مرتد را واجب و برخی مستحب دانسته‌اند. برخی از ایشان معتقدند به مدت سه روز از مرتد خواسته می‌شود که توبه کند و برخی از ایشان گفته‌اند که به مرتد مهلتی داده نمی‌شود، بلکه از وی

خواسته می‌شود که بی‌درنگ توبه کند، چنانچه از توبه سر باز زند، کشته نمی‌شود. اگر فردی مرتد شود و سپس مسلمان شود و این ارتداد و مسلمان شدن پس از آن را مکرراً انجام دهد، اسلام وی پذیرفته می‌شود. اما به قول دیگری که از ایشان نقل شده، اسلام وی مقبول و پذیرفته نیست. چون مرتد پس از ارتدادش اقرار به شهادتین کند، به مسلمان بودنش حکم می‌شود. به نظر شافعی چنانچه زن مرتد شود و توبه نکند، قتلش واجب خواهد بود (ابن‌قدامه، ۱۳۶۴، ص. ۶۲۲).

شافعی از اهل سنت می‌گوید: «با اینکه قاتل مرتد را مستحق قصاص نمی‌داند، اما تعزیر را لازم می‌شمارد». نیز می‌گوید: «قتل مرتد از کارهای حاکم اسلامی است. حاکم اسلامی هم به شرط طلب توبه و امتناع مرتد، اختیار قتل او را دارد» (شیرازی فیروزآبادی، ۱۳۸۵ق، ص. ۴۱۱). احمد بن حنبل از ائمه چهارگانه اهل سنت می‌گوید: «تمام فقها، اجرای مجازات ارتداد را از اختیارات حاکم می‌دانند» (ابن‌قدامه، ۱۳۶۴، ص. ۶۲۳).

د) کیفرهای مرتد از نظر حنابله

حنبلی‌ها برای فرد مرتد کیفرهای مالی و نیز کیفر اعدام را در نظر گرفته‌اند. براساس اعتقاد آنان، دارایی مرتد از هنگام ارتدادش فیء تلقی می‌شود و طبق نظری دیگر دارایی مرتد را از هنگام مرگش فیء به حساب می‌آورند. البته در هر صورت معتقدند که ابتدا دیون مرتد پرداخت می‌شود و پس از آن دارایی‌اش فیء تلقی می‌گردد. بر همین اساس به نظر حنابله باید اموال فرد مرتد را نزد شخص موثقی از مسلمانان یا در بیت‌المال یا نزد حاکم شرع قرار داد.

حنابله کیفر اعدام را نیز برای فرد مرتد، چه زن و چه مرد، قائل شده‌اند: هر که مرتد شود، مرد باشد یا زن، اگر بالغ باشد، سه روز به او مهلت داده می‌شود، چنانچه ظرف این سه روز از ارتداد خود بازگردد و توبه کند، توبه‌اش پذیرفته می‌شود و چنانچه توبه نکند، اعدام می‌شود (صبحی، ۱۳۷۳، ص. ۲۳۳).

از احمد بن حنبل نقل شده که به موجب آن توبه‌خواهی از مرتد واجب نیست، بلکه مستحب می‌باشد و باید توبه مرتد با میل و رغبت باشد. ولی اگر مسلمانی مرتد شود و بر بازگشت به اسلام مجبور گردد و با اجبار مسلمان شود، ظاهراً به مسلمان

بودن وی حکم می‌شود؛ زیرا اکراه و اجبار وی به حق است. همچنین از او نقل شده است: توبه کسی که ارتدادش مکرر شود، به دلیل آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أزدَادُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيُهْدِيَهُمْ سَبِيلًا» (نساء / آیه ۱۳۷)، پذیرفته نمی‌شود. همان‌گونه که اشاره شد، از نظر حنابله زن و مرد مرتد یک حکم دارند و در صورت اصرار بر ارتداد، قتل هر دو واجب است.

البته علمای اهل سنت در مسئله ارتداد و جهاد، به نقل روایاتی پرداخته‌اند که بیان می‌دارند: آیاتی مانند «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...» (بقره / آیه ۲۵۶)، نسخ شده و در برابر آنها آیات دیگری چون «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبئسَ المصير» (توبه / آیه ۷۳) و «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ» (توبه / آیه ۲۹) آمده است. در نتیجه آنچه در آیات پیشین رسیده که با کفار و مشرکان مدارا شود و اصولاً کفار نیز حق حیات و زندگی دارند. با این دسته از آیات نسخ شده است، پس باید بگوییم مسئله انحراف از عقیده چه در ابتدا و چه در انتها، موجب کیفر دنیایی و قتل می‌باشد و بنابراین مرتدی که تغییر عقیده می‌دهد، محکوم به اعدام است، گرچه توطئه و فتنه‌گری نکند. البته ما قائل به منسوخ بودن این آیات نیستیم؛ یعنی دلیل استواری بر منسوخ بودن این دسته از آیات نداریم و اصولاً آیه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...» قابل نسخ نیست؛ زیرا خبر از امر واقعی و تکوینی می‌دهد و می‌گوید در عقیده و دین، اکراه قابل تحقق و امر تکوینی قابل برداشتن نیست (غفاری، ۱۳۷۴، ج ۴، ص. ۱۹۵).

۸. در نظام کیفری ایران

۸-۱. اصل قانونی بودن جرم و مجازات

یکی از اصول مسلم حقوق جزا، اصل قانونی بودن جرم و مجازات است که در نظامهای حقوقی دنیا، پذیرفته شده است. طبق این اصل هیچ عملی جرم نیست مگر اینکه در قانون، برای آن مجازات تعیین شده باشد. ماده دوم قانون مجازات اسلامی مقرر می‌دارد: «هر فعل یا ترک فعلی که در قانون مجازات داشته باشد، جرم محسوب می‌شود». در ماده ۲ قانون مجازات اسلامی آمده است: «هر فعل یا ترک فعلی که در قانون

برای آن مجازات تعیین شده باشد جرم محسوب می‌شود».

در قانون مجازات اسلامی که بسیاری از مواد قانونی آن در رابطه با حدود، قصاص و دیات، از کتب فقهی مانند شرایع و تحریرالوسیله گرفته شده ارتداد را به عنوان جرم معرفی نکرده‌اند (محقق داماد، ۱۳۸۰، صص. ۱۰-۱۱).

قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۶۱، زمانی که برخی از فقهای شیعه درصدد تدوین مباحث حدود، قصاص و دیات برآمدند، اسمی از ارتداد نبردند همچنین قانون مجازات اسلامی در تاریخ ۱۳۷۰/۵/۸ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید که با توجه به ایراد شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، آن را با اصلاحاتی تصویب کرد ارتداد به عنوان جرم معرفی نشده است.

برخی از محققین با استناد به اصل ۱۶۷ قانون اساسی، ماده ۲۹ قانون تشکیل دادگاه‌های کیفری یک و دو مصوب آذر ۱۳۶۸، ماده ۵۱۳ قانون مجازات اسلامی، ماده ۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، ماده ۲۸۹ اصلاحی قانون آیین دادرسی کیفری و مواد دیگری از قوانین موضوعه، درصدد اثبات این مطلب هستند که ارتداد را از نظر قانونی، جرم به حساب آورند و حتی نوشته‌اند: «جرم دانستن ارتداد به معنای نادیده گرفتن قانون اساسی نیست» (نشریه بازتاب اندیشه، نقد مقاله سعید درودی، ۱۳۸۰، ص. ۶۷).

اصل ۱۶۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مقرر می‌دارد: قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیاید و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر، حکم قضیه را صادر نماید و نمی‌تواند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد. اصل ۱۶۷ به گونه‌ای تنظیم شده که به دلیل وجود برخی اصطلاحات تخصصی (از قبیل: دعوی، منابع معتبر اسلامی، فتاوی معتبر، قضیه و...) تفسیر بردار است.

تاکنون تفسیری رسمی از این اصل توسط شورای نگهبان صورت نگرفته است، اما شاید بتوان گفت قاضی مجتهد می‌تواند به منابع اسلامی (کتب فقهی مانند کتاب شرایع، شرح لمعه، مکاسب، تحریرالوسیله و...) مراجعه کند و قاضی غیرمجتهد فقط می‌تواند به فتاوی معتبر استناد نماید و این مطلب را از مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (مورخ ۵۸/۸/۱۴) می‌توان استنباط کرد. اصل ۶۷ قانون اساسی که رجوع به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر مجاز می‌داند، با اصل ۳۶ حکم به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد، تعارض دارد، پس نمی‌توان ارتداد را از نظر موازین حقوقی، جرم محسوب کرد و اصل ۱۶۷ هرگز مغایر با اصل قانونی بودن جرم نبوده، بلکه احکام شرعی در زمره قانون محسوب می‌شود و همان آثار را داراست (صادقی، ۱۳۷۸، ص. ۲۲).

اگرچه با عنایت به اطلاق کلمه دعوی در اصل ۱۶۷، همه دعاوی (اعم از حقوقی و کیفری) به ذهن متبادر می‌شود و با دقت در مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی در خصوص اصل ۱۶۷، ماده ۲۸۹ اصلاحی قانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۶۱، ماده ۲۹ قانون تشکیل دادگاه‌های کیفری یک و دو مصوب ۱۳۶۸ و ماده ۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، مصوب ۱۳۷۳ شمسی، شاید نتوانیم به طور رسمی اصل ۱۶۷ را به امور مدنی و دعاوی حقوقی، محدود کنیم که «اصل ۱۶۷ ناظر به امور مدنی است نه کیفری، زیرا امکان استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر با اصل قانونی بودن مجازات‌ها، که در اصل ۳۶ اعلام شده است، تعارض دارد. پس جمع بین دو اصل، بدین گونه است که حکم عام اصل ۱۶۷ در اثر حکم خاص اصل ۳۶ در امور کیفری، مخصوص به مواردی می‌شود که دادگاه حکم به مجازات نمی‌دهد.» (کاتوزیان، ۱۳۷۴، ص ۲۳۴). در بررسی اصل ۱۶۷ و قانون ۳۶ قانون اساسی، وقتی عبارت «تعارض» را به کار می‌بریم، منظور ما تعارض ظاهری است نه تعارض اصطلاحی و اصولی. به تعبیر صاحب کفایه: تعارض یعنی «تَنَافِي الدَّلِيلَيْنِ او ادَّاهُ بِحَسَبِ الدَّلَالَةِ و مقام الاثبات علی وجه التناقض اوالتضاد» (آخوند خراسانی، ۱۴۱۲ق، ص. ۴۹۷) و باتوجه به اینکه در مقام صدور و تشریح بین این دو اصل تعارض نبوده و با عنایت به امکان جمع بین حکم عام اصل ۱۶۷ و حکم خاص اصل ۳۶، بر اساس قاعده جمع عرفی «الجمع مهما امکن اولی من التَّرك»، عام را بر خاص حمل می‌کنیم و خاص را مقدم می‌داریم.

در ماده ۲۸۹ قانون اصلاح موادی از قانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۶۱ می‌خوانیم: «احکام دادگاه‌های کیفری باید مستدل و موجّه بوده، مستند به مواد قانونی و اصولی باشد که براساس آن، حکم صادر شده است. دادگاه‌ها مکلفند حکم هر قضیه را

در قوانین مدوته بیابند و اگر قانونی نباشد با استناد به منابع فقهی معتبر یا فتاوی مشهور و معتبر، حکم قضیه را صادر نمایند و نمی‌توانند به بهانه سکوت یا نقض یا اجمال یا تعارض قوانین مدوته، از رسیدگی به شکایات و دعوی و صدور حکم، امتناع ورزیده. به موجب ماده ۲۹ قانون، تشکیل دادگاه‌های کیفری یک و دو مصوب آذر ۱۳۶۸: «احکام دادگاه‌ها باید مستدل و موجّه بوده، مستند به مواد قانون و اصولی باشد که براساس آن حکم صادر شده است. دادگاه‌ها موکل‌فند حکم هر قضیه را در قوانین مدوته بیابند و اگر قانونی نباشد با استناد به منابع فقهی معتبر، حکم قضیه را صادر نمایند.

قانون‌گذار در ماده ۸ قانون تشکیل داده‌های عمومی و انقلاب، مقرر می‌دارد: «قضات دادگاه‌های عمومی و انقلاب، مکلفند به دعاوی و شکایات و اعلامات، موافق موضوعه و اصل ۱۶۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، رسیدگی کنند و حکم قضیه مطروحه را صادر نمایند.

برخی از حقوق‌دانان (نوربها، ۱۳۷۵، ص. ۱۷۰) ماده ۲۸۹، ماده ۲۹ و ماده ۸ قوانین ماز الذکر را تأکیدی بر عمومیت و اطلاق ۱۶۷ قانون اساسی می‌دانند ولی این تأکید، نمی‌تواند مجوزی باشد برای این که قاضی از نظر قوانین حقوقی، ارتداد را جرم اعلام کند زیرا این مواد با اصل ۳۶ تعارض دارند و در صورت قانون عادی با قانون اساسی تعارض داشته باشد، قانون اساسی مقدم است. پس اصل ۳۶ بر ماده ۲۸۹، ۲۹ و ۸ تقدم دارد و از سوی دیگر تعمیم اصل ۱۶۷ به حقوق کیفری قابل تامل بوده و ظاهراً محدود به حوزه حقوق مدنی است و به نظر می‌رسد نتوان ارتداد را از نظر موازین حقوقی (کیفری)، جرم محسوب کرد.

از نظر حقوقی قاضی نمی‌تواند به استناد منابع فقهی یا فتاوی معتبر و مشهور، قول یا عملی (مانند ارتداد) را که در قانون، برای آن مجازات تعیین نشده است جرم بشناسد و مرتکب را مجازات نماید بلکه در مورد حکم به مجازات، شخص دادرس محدود به متن قانون است.

البته از نظر فقهی، در صورت ثبوت ارتداد، شخص مرتد، مجرم و محکوم به مجازات است اما آیا در نظام حقوقی ایران - که نوعاً مبتنی بر قانون است - قاضی می‌تواند با توجه به نظر اجتهادی خویش یا طبق نظر فقها و مراجع تقلید، حکم ارتداد را

صادر و اجرا کند؟

قانون در این باره ساکت است، ضمن آنکه قاضی بخواهد از مواد قانونی تفسیری ارایه کند باید برابر با موازین حقوقی باشد. اگرچه ظاهراً اصل ۱۶۷ حاکی از قبول تفسیر موسّع توسط قاضی حتی در قوانین جزایی است اما براساس اصل قانونی بودن جرم و مجازات و سایر اصول مسلم حقوق جزا، تفسیر در قوانین کیفری باید محدود و مضیق باشد. یکی از بدیهیات اصول حقوق جزا این است «قانون جزا به نفع متهم تفسیر می‌شود» یا دست‌کم طوری تفسیر کند که سکوت یا ابهام قانون به ضرر متهم، تمام نشود.

۸-۲. رابطه حکم سَابِ النَّبِيِّ با ارتداد

حکم سَابِ النَّبِيِّ در ماده ۵۱۳ قانون مجازات اسلامی تصریح شده و مقرر داشته است: «هر کس به مقدّسات اسلام یا هر یک از انبیای عظام یا ائمه طاهرين (علیهم‌السلام) یا حضرت صدیقه طاهره (سلام‌الله‌علیها) اهانت نماید اگر مشمول حکم سَابِ النَّبِيِّ باشد، اعدام و در غیر این صورت به حبس از یک تا پنج سال محکوم خواهد شد».

آیا می‌توان مرتدّ را نیز طبق این ماده به اعدام یا حبس محکوم کرد؟ ماده قانونی ساکت است و چون در این ماده، نامی از ارتداد برده نشده است به ظاهر در قانون نمی‌توان مرتدّ را به مجازات مذکور در این ماده محکوم کرد.

ناگفته نماند در برخی از قوانین فعلی کشور از جمله قانون مطبوعات و قانون شوراها به ارتداد، اشاره شده که متن مواد قانونی آن به شرح زیر است: ماده ۲۶ قانون اطلاعات مصوب ۱۳۶۴ اصلاحی ۱۳۷۹:

«هر کس به وسیله مطبوعات، به دین مبین اسلام و مقدّسات آن اهانت کند در صورتی که به ارتداد منجر شود، حکم ارتداد، در حق وی صادر و اجرا و اگر به ارتداد نینجامد، طبق نظر حاکم شرع براساس قانون تعزیرات، با وی رفتار خواهد شد. این ماده بر دو قسم است:

۱- صدور حکم ارتداد در صورتی که اهانت، به ارتداد منجر شود؛

۲- مجازات شخص براساس قانون تعزیرات در صورتی که اهانت وی به ارتداد نینجامد. در این ماده، مبنای قانونی حکم نیامده است. در قسمت دوم (اگر به ارتداد نینجامد)

نیز به طور کلی به قانون تعزیرات اشاره کرده است، ولی از ماده یا مواد مربوط به آن و میزان مجازات، چیزی ذکر نگردیده است و مشخص نیست که در چنین مواردی چه باید کرد؟ آیا باید به سراغ مجازات‌های شرعی رفت یا اینکه می‌توان مجازات قانونی از جمله مجازات مقرر در ماده ۲۰ لایحه قانونی مطبوعات مصوب شورای انقلاب ۱۳۵۸/۵/۲۵، را اعمال نمود؟ در ظاهر باتوجه به ماده ۴۸ قانون مطبوعات مصوب ۱۳۷۹ که کلیه قوانین مغایر با این قانون از جمله لایحه قانونی مطبوعات مصوب ۱۳۵۸ را لغو و نسخ اعلام کرده، امکان استناد به ماده ۲۰ وجود ندارد. (ماده ۲۰- هر کس به وسیله مطبوعات به دین مبین اسلام و مقدسات آن با سایر مذاهب رسمی کشور اهانت کند، به ۶ ماه تا ۲ سال جرنجه‌ای محکوم می‌شود).

شاید مراد قانون‌گذار از عبارت «قانون مطبوعات» در ماده ۲۶ قانون مطبوعات، فصل دوم از کتاب پنجم قانون تعزیرات و مجازات‌های بازدارنده باشد که تحت عنوان «اهانت به مقدسات مذهبی و سوء قصد به مقامات داخلی» تنظیم شده است. در این ماده نیز حکم «ساب النبی» مطرح شده است و همان‌طور که پیش از این گذشت، نمی‌توان درباره ارتداد به این ماده استناد کرد.

در ماده ۲۹ قانون شوراها (قانون تشکیلات، وظایف و انتخابات شوراهای اسلامی کشور و انتخاب شهرداران مصوب ۱۳۷۵)، یازده گروه از داوطلب شدن برای عضویت در شوراها، محرومند که در بند «ه» محکومین به ارتداد از جمله آنها هستند در نهایت اگرچه در قانونی که به تازگی نوشته شده و قانون مطبوعات، به ارتداد اشاره گردیده و حتی عبارت «حکم ارتداد» نیز آمده است ولی در قوانین فعلی کشور، مجازاتی را برای ارتداد تعیین نکرده‌اند و در ظاهر طبق ماده ۲ قانون مجازات اسلامی و اصل ۳۶ قانون اساسی، از نظر قانونی نمی‌توان ارتداد را جرم محسوب و برای آن حکم مجازات صادر و اجرا کرد.

نتیجه‌گیری

یکی از مهم‌ترین تقسیم‌بندی مجازات‌ها در نظام کیفری عرفی تقسیم مجازات‌ها به مجازات اصلی، تکمیلی، تبعی و رابطه بین آنها می‌باشد در تعریض که بتواند مجازات تبعی را شامل شود مجازاتی است که به موجب قانون و بدون نیاز به حکم قضایی به

سبب ارتکاب جرم خاص و محکومیت نسبت به آن بر شخص تحمیل می‌گردد که این موضوع مورد پذیرش فقه اسلام در مواردی بوده و محرومیت از ارث در قتل عمد و انفساخ زوجیت به سبب ارتداد از مصادیق آن می‌باشد.

یکی از موضوعاتی که در فقه اسلام نسبت به آن مجازات تبعی اعمال می‌شود مرتد است که به مفهوم بازگشت از دین و تضعیف باورهای مسلمانان است که در صورت اثبات آن در فقه اسلام مجازات اصلی شدیدی بر آن وضع شده است و آن هم ناشی از تضعیف باورهای دینی است و به عنوان مجازات حدی بیان شده است ولی مقنن حکم آن را در قانون مجازات اسلامی پیش‌بینی ننموده است و با توجه به اصل قانونی بودن جرم و مجازات در نظام کیفری ایران ارتداد جرم تلقی نشده است و در مواردی که در متن قانون عبارت حکم ارتداد بیان گردیده است مانند قانون مطبوعات ولی مجازاتی برای آن تعیین نشده است و این موضوع منطبق با ماده ۲ قانون مجازات اسلامی و اصل ۳۶ قانون اساسی نمی‌باشد.

یادداشت‌ها

۱. الف) محکومیت به حد؛ ب) محکومیت به قطع یا نقص عضو؛ ج) محکومیت لازم‌الاجرا به مجازات حبس از یک سال به بالا در جرایم عمدی؛ د) محکومیت به جزای نقدی به مبلغ دو میلیون ریال و بالاتر؛ ه) سابقه محکومیت لازم‌الاجرا دو بار یا بیشتر به علت جرم‌های عمدی مشابه با هر میزان مجازات.

۲. نظریه شماره ۷۰/۳/۱۳۷/۱۲۹۷ اداره حقوقی قوه قضائیه

... قانون محکومیت‌های مؤثر کیفری ارتباطی به مجازات‌های تبعی ندارد ... به عبارت دیگر، سابقه مؤثر کیفری باعث محرومیت از حقوق اجتماعی نیست (شهری، ۱۳۷۲، ج ۱، ص. ۱۷۴).
۳. به استناد ماده ۹۸، عفو همه آثار محکومیت را زایل می‌کند؛ منظور از عفو در این ماده، صرفاً عفو عمومی است زیرا جمع ماده ۹۸ با تبصره ۳ ماده ۲۵، اقتضا می‌نماید که عفو خصوصی، هیچ‌گاه آثار محکومیت را زایل نکند، بلکه حتی زمان اعطای عفو خصوصی مبدأ مجازات‌های تبعی یعنی زمان شروع محرومیت از حقوق اجتماعی است. لذا عفو عمومی مجازات تبعی را زایل می‌کند، اما عفو خصوصی بر مجازات‌های تبعی بی‌تأثیر است.

۴. شامل موقوفات خاص نمی‌شود.

۵. یعنی هفت، سه و یا دو سال.

۶. یعنی سوء سابقه رفع می‌شود.

کتابنامه

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه
۳. آخوند خراسانی، محمد کاظم (۱۴۱۲ ق) کفایه الاصول. قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۴. ابن قدامه، عبدالله ابن احمد (۱۳۶۴). المقنع. تهران: المیزان.
۵. ابوالحمد، عبدالحمید (۱۳۷۶). حقوق اداری ایران. تهران: حیدری
۶. امینی، علیرضا (۱۳۷۵). فقه استدلالی. قم: مؤسسه فرهنگی طه.
۷. ترمذی (۱۳۷۲). سنن ترمذی. تهران: امیرکبیر.
۸. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۸). ترمینولوژی حقوقی. تهران: گنج دانش.
۹. حرعاملی، محمد بن حسن (۱۳۹۱ ق). وسائل الشیعه. بیروت: بی‌نا.
۱۰. خمینی، سیدروح‌الله (۱۳۶۳). تحریرالوسیله. قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۱۱. خوبی، سید ابوالقاسم (۱۳۶۲). مبانی تکمله المنهاج. قم: صدرا.
۱۲. راغب اصفهانی، حسین ابن محمد (۱۳۶۵). المفردات فی الغریب القرآن. قم: جامعه مدرسین.
۱۳. رهامی، محسن (۱۳۸۰). «ماهیت آثار و مبانی شرعی مجازات محرومیت از حقوق اجتماعی». مجله مجتمع آموزش عالی قم، سال سوم، (۱۱).
۱۴. شافعی، محمد بن ادريس (۱۴۱۵ ق) الام. بیروت: دارالفکر.
۱۵. شکوری نجفی، احمد (۱۳۵۹). بررسی تطبیقی کیفرهای تبعی و تکمیلی در حقوق ایران و فرانسه. (رساله دکترای حقوق کیفری و جرم‌شناسی)، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران.
۱۶. شهری، غلامرضا (۱۳۷۲). نظریات اداره حقوقی قوه قضائیه در زمینه مسائل کیفری. تهران: انتشارات روزنامه رسمی.
۱۷. شهید ثانی، زین‌الدین بن علی (۱۴۱۰ ق). الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیة. قم: المكتبة العلمیه الاسلامیه.

۱۸. شهید ثانی، زین‌الدین بن علی (۱۳۴۲). *الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیة*. بیروت: دارالعلم الاسلامی.
۱۹. شیرازی فیروز آبادی، ابراهیم بن علی (۱۳۸۵ق). *المهذب فی فقه الامام شافعی*. مصر: انتشارات مصطفی البانی.
۲۰. صاحب جواهر، محمدحسن (۱۳۷۰). *جواهرالکلام فی شرایع الاسلام*. قم: صدرا.
۲۱. صادقی، میر محمد (۱۳۷۸). *حقوق جزای اختصاصی*. تهران: میزان.
۲۲. صانعی، پرویز (۱۳۷۴). *حقوق جزای عمومی*. تهران: گنج دانش.
۲۳. صبوحی، صالح (۱۳۷۳). *الاسلام و مستقبل الحضاره*. بیروت، دارقنبیه.
۲۴. صرامی، سیف‌الله (۱۳۸۲). *احکام مرند از دیدگاه اسلام و حقوق بشر*. تهران: میزان.
۲۵. صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۴). تهران: مجلس شورای اسلامی.
۲۶. طائی، یحیی (۱۳۸۱). *التعزیر فی فقه اسلامی*. قم: بوستان کتاب.
۲۷. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۷۰). *المبسوط فی فقه امامیه*. تهران: المکتبه المرتضویه لاحیاء آثار الجعفریه.
۲۸. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۱ق). *النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی*. قم: قدس.
۲۹. عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۸۶). *قواعد فقه بخش حقوق عمومی*. تهران: سمت و مؤسسه مطالعات و تحقیقات علوم اسلامی.
۳۰. عوده، عبدالقادر (۱۹۹۴م). *تشریح الجنایی اسلامی*. بیروت: مؤسسه الرساله.
۳۱. غروی، سید محمد (۱۴۱۹ق). *الفقه علی المذاهب الاربعه و مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام)*. بیروت: دارالتقلین.
۳۲. غفاری، علی‌اکبر (۱۳۷۴). *تهذیب الاحکام*. قم: انتشارات صدوق.
۳۳. فیض، علیرضا (۱۳۶۲). *مقارنه و تطبیق در حقوق جزای عمومی اسلام*. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۳۴. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مصوب ۱۳۵۸ (تجدیدنظر در سال ۱۳۶۸).
۳۵. قانون اصلاح موادی از قانون آیین دادرسی کیفری، مصوب ۱۳۶۱/۶/۶.
۳۶. قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، مصوب ۱۳۸۳/۴/۱۵.
۳۷. قانون تشکیل دادگاه‌های کیفری یک و دو، مصوب آذرماه ۱۳۶۸.
۳۸. قانون تشکیلات، وظایف و انتخابات شوراهای اسلامی کشور و انتخاب شهرداران، مصوب ۱۳۵۷/۳/۱.

۳۹. قانون مجازات اسلامی (تعزیرات و مجازات بازدارنده)، مصوب ۱۳۷۵/۳/۲.
۴۰. قانون مجازات اسلامی، مصوب ۱۳۷۰/۹/۷.
۴۱. قانون مطبوعات، مصوب ۱۳۴۴/۵/۱۰.
۴۲. قانون مطبوعات، مصوب ۱۳۶۴/۱۲/۲۸ و طرح اصلاحی مصوب ۱۳۷۹/۱/۳۰.
۴۳. قرطبی، محمد (۱۳۷۸ق). الجامع الاحکام القرآن. بیروت: دارالکتاب العربی.
۴۴. کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۴). مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران. تهران: گنج دانش.
۴۵. کاسانی، ابی بکر (۱۳۷۸ق). بدائع الصنائع فی ترتیب. بیروت: دارالکتاب عربی.
۴۶. کدخدایی، محمدرضا (۱۳۸۷). «بررسی فقهی و حقوقی قاعده التعزیر فی کل معصیه». مجله فقه اهل بیت (علیهم السلام)، (۵۴).
۴۷. گارو، رنه (بی تا)، مطالعات نظری و عملی در حقوق جزا (ترجمه ضیاءالدین نقابت). تهران: بنگاه مطبوعاتی تهران.
۴۸. گرجی، ابوالقاسم (۱۳۸۱). مقالات حقوقی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۴۹. گرجی، ابوالقاسم (۱۳۷۰). «عدالت». فصلنامه حقوق دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، (۲۷).
۵۰. گرجی، ابوالقاسم (۱۳۸۱). حدود تعزیرات و قصاص. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۵۱. گلدوزیان، ایرج (۱۳۸۰). بایسته‌های حقوق جزای عمومی. تهران: نشر میزان.
۵۲. لایحه قانونی مطبوعات، مصوب شورای انقلاب مورخ ۱۳۵۸/۵/۲۵.
۵۳. محقق داماد، مصطفی (۱۳۷۵). دایرةالمعارف بزرگ اسلامی (ارتداد). تهران: بنیاد دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
۵۴. محقق داماد، مصطفی (۱۳۸۰). «چشم‌اندازی بر حدود و اجرای علنی آن». گفتمان حقوقی (مجله تخصصی هیات و حقوق دانشگاه رضوی)، (۲).
۵۵. مرغینانی، ابوالحسن، ابن ابوبکر (۱۴۳۵). الهدایه شرح بدایه المبتدی. پاکستان: مکتب البشری.
۵۶. مروارید، علی اصغر (۱۳۷۳). المصادر النقیه. تهران: انتشارات مجد.
۵۷. مصاحب، غلامحسین (۱۳۸۳). دایرةالمعارف اسلامی فارسی. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
۵۸. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۳). تعزیر و گستره آن. قم: مدرسه امام علی ابن ابی طالب (علیه السلام).

۵۹. موسوی اردبیلی، عبدالکریم (۱۴۱۳ق). *فقه الحدود و التعزیرات*. قم: مکتب امیرالمؤمنین.
۶۰. نمری قطبی، یوسف بن عبدالله (بی تا). *الکافی فی فقه اهل المدینه*. قم: جامعه مدرسین.
۶۱. نوریها، رضا (۱۳۷۵). *زمینه حقوق جزای عمومی*. تهران: انتشارات کانون وکلای دادگستری.
۶۲. یزدی، محمد (۱۳۷۴). *فقه القرآن*. قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.